



مجلس شورای اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۱۰۲۳

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب مجروح ترجمه دکتر فیض

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۳۹

۸
۱
۱
۸
۸
۳
۵
۶
۸
۷
۶
۱
۱۱
۸۱
۸۱
۳۱
۵۱



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۱۰۲۳۴

کتابخانه: مجلس شورای اسلامی

کتاب: مجروح ترجمه الحاکم فیض

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۳۹



مجلس شورای اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۱۰۲۳۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب مجروح ترجمه الحاکم فیض

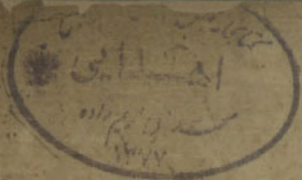
مؤلف

مترجم

۳۹

شماره قفسه

ترجمه المصنف
۲۴۶



که چون شروع در نماز کند سه تکبیر بگوید
بعد از تکبیر سیم بگوید اللهم انت الملك
الحق بار خدایا تو یی پادشاه ثابت دایم لا اله الا انت نیست معبودی منزه از سستی
جز از سبحانک پاک میدانم و مستحق شهادت
عقاب تو از هر چه بجلال تو نشد و شایسته
جمال ترا ندید **شوی پاک** از آنجا که جمال
گفتند پاکتر از آنکه عاقلان گفتند این عقلت
سوء و ظلمت نفسی بد رستی که من بد کردم
و ستم کردم نفس خود را خافتم از خودی
من پیام من موافقانه مرا آنه لا اله الا انت

۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰

الذوق الا انت بدستهم که نمی آموزد
کناها نه ای هیچکس بغیر از تو قیامتها
مفلک که سک زان شرم می دارد بغیر
از پرده عفت که پوشند آن قیامتها
ایک می ایستم بخدمت تو ایستادنی بعد
از ایستادنی یعنی همیشه ایستادگی خدمت
تو دارم مهر یک نگاه از تو و در باخت
جان از من و مهر سعدیک یاری مینماید
یاری نمودنی بعد از یاری نمودنی یعنی
دایما از زمان بردار تو ام مهر یک اسناد
ز تو بردن دفنان از من و الحیر یاریک

نیکیهای دنیا و آخرت همه در دست است
و از تو می آید و الش لیس الیها و بیرا
بسیوی تو راه نیست و بتونسیت ندارد
مهر هر چه هست از قامت ناساتیه اندام
ماست و مهر تشرف تو بر بالایی کسی
کو تاه نیست و المهدی من هدایت راه یابی
کسیست که تو او را راه نموده باشی عبد
و این عبد یک بنده تو و بنده زاده تو
که در خدمت تو ایستاده ام منک از دست
ابتدای وجود من و یک و پشت تو ام و
هستی من و لک و تراست منک من و لیک

و بسوی نیت باز گشتن من لا اله الا الله و نیت پناهی و
 نکرینگاهی از تو مک بسوی تو بیت غیا زانکه در تو
 دری ندانم غیری از تو کسی که ندانم که تو
 ز در خود تبدلی روان تو بدر که ارجم
 سبحانک و عظمیتک باک و منزه میدانم است
 کبرای ترا از غبار هر چه ترا شنید و نشاید و
 حال آنکه سؤال میکنم از تو رحمتی و مهربانی
 بعد از رحمتی و مهربانی یعنی تنزیه میکنم
 ترا و هر یک که از جناب تو رحمت و عطا و
 فی ظلم بیت که ما مستحقیم تو دریای رحمتی

در تو

و کس

جبری که می رود با مید عطا ی نیت دانم که
 که در حساب نیاید گناه ما انجا که فضل
 و رحمت بی منتهای نیت تبادلت تو کوا
 و بر تو و دایم و میدای برکت های تو و تعالی
 و پس بلند کی داری دست ادرک ما
 از دامن معرفت تو کوتا هست و پای سع
 ما را از وصول بجنابت خاها در راه است
ربانی اسلام ز اطراف تو نیک آوردن این
 چنین ز سوی تو نیک آوردن از پاره رخ شیخ
 تو نیک آوردن بتوان نتوان ترا چنگ
 آوردن سبحانک مقدس و منزه تو

و**ب**البيت ای پیر و درگاه خانه کعبه یعنی
کعبه که من بروی بدین توجه بان کرده ام
بامو تو میدانم که افیده هست و سزای پرستش
نیست نه آن است که پرستش آن میکنم
شوی کعبه سینه بر آستانه هست قبله راجع
بسوی خانه هست و بعد از تکیه هفتم و جهت
و جهتی للذی فطر السموات والارض رفته
دل خود را متوجه ساختم بآن کسی که بیافزید
بمحض قدرت اسماءها و زمین را عالم الغیب
و الشهادة آن دانای مخفی و آشکار اخصفا
در حالتی که ما یلم از دنیا بدین توجه و سزا

و در حالتی که فرمان بردارم و ما ائمان المشه
و نیستم از شرک او زندگان موقوف تعالی را
جل جلاله آن صلائی بدین سستی که نماز من
و نیکی و قیامی من یا حج من یا عبادت تعالی من
و تحیای و زندگانی من یعنی آنچه برانم در دنیا
از اعتقادات حق و اموال حسنه و یا آنچه بیکها
که میکنم در دنیا و عبادتی و آنچه برانم در دنیا
از ایمان و طاعت و نیکیهای من که بعد از
شرک نفع بقیمن میرسد الله عزوجل را
رب العالمین که پیر و درگاه دهرها نیانست
لا شریک له نیست استغاثی مرا و رایعنی

من در عبادت خود کسی را با و شریک نمیکنم
چون بت پرستان این کلمات نیست که حق تعالی
از ایشان هم خلیل علیه السلام حکایت فرمود
در قرآن مجید و گفته اند که مراد باین کلمات
تفویض امور است بحق تعالی یعنی هر چه
کنم و گویم و دادم همه برای خداست **بسم الله**
براه تفویض حضرت برای توفیق منی **بسم الله**
گویم خوش برای تو باشم **و بذكر الله الموت**
و باین مامور شده ام و اتمام المسلمین
و من انهم لم مطیعان و فرمان بردارانم
و باید که درین کلمات نیز صادق باشند یعنی

روی دل خود را با حق داشته باشند و
کارها یا و کذاشته نبیند کار و بار و
دکان و بازار و قخواند زرها و غرضها
و وسوسه ها که دیده **بسم الله** در هر وقت کجا
روا باشند دل به حقانده رفته تن بنماید
پس دروغ گفته که روی دل با خدا کرده
و کارها با و رها کرده و بساغبنا که در
کلامی که در نماز افتتاح بآن کند دروغ
باشند و مستحبت که در حال تکبیر است
دستها را بردارد تا بر آید گوشها چنانچه
گفتها بجانب قیام و انگشتان بهم چسبیده

باشند مگر در انگشت بزرگ و ابتدای تکیه
گفتن یا ابتدای دست برداشتن باشد و
انتهای آن با انتهای و همچنین در هر تکیه
که در نماز گفته میشود و هر یک از تکیه است
هفتگانه را که خواهد مقارن نیت میشود
داشت و فرض احوال قرار داد و بان
ما زیت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
پرسیدند از معنی برداشتن دستها
در حال تکیه فرمودند که معنی این آن است
که خدای بزرگ تراست که یکتای بی همتا نیست
که مثل او چیزی نیست بسوده غیش و با تشنگی

۶
و دریافته نمیشود بحسب استقامت ادراک دکنه
ذاتش رسد نه تکیه بغیر صفاتش رسد
نه بر اوج ذاتش بر در مرغ و هم نه در زیر پای صفاتش
رسد دست و هم و بعضی گفته اند که دست برد
اشاره است باینکه در درای معصیت غرق
شده ام بکیه دست مرا تابیه و نه ایم بیت مانده
در تیه و زانده رهنمایا رهنما غوره در دریا
همچو دست کیر ای دستگیر دریم در قضیه
فاخره اعدو بالله پناه میکنیم و التجامین ایم
بعبود بحق و خداوند مطلق من الشیطان
الرجیم از شر و وسوسه دیو و پری بیدار گشتن

یاد و روانه از رحمت پیکش یاد و رفته
از یاران رضوان یار میدگشته از طبعات
اسماء و کنت این کلمات بجهت آن است
که از شر او محفوظ شود و استعاده غلبه
یا کبر و کرم و دیار و رفیق خادم دل است از
اغیار و صفادان ادا از برای در آمدن
جبار و مثل کسی که استعاده میکند و خاتم
مخلوق است بفرمان و در دلق نگرهای
نشان و وسوسه های شیطان نیست مثل
اسیبت که بود قلم حکمی ایستاده و در
دیده شود است که او را برود و او را

سیکرید که پناه میگیرم از شر این و در این
قلم محکم و بر جای خود ایستاده و نبرد
قلم تا در راه برود و از شر او ایمن گردد
نسخه تا از هر بد و زیان کوه نیت ایک اعوذ
اعوذ بالله نیت یکم آن مرد صاحب خانه
نیت الا اعوذ بالشیطان کاه کوهی اعوذ
که لا حول لیك فقلت بود سکوب قول
سوی خویش و واسیه میران بر زبان
اعوذ میخواند از هر بد و زیانی که در راه
گشته حرام صاحب خانه میکند و هر
و نفی و در بد کوه که در بد کوه بیم

بنام خدای منزه برستش الرحمن و بسم
بجسته بر خلق پرورد و حیات الرحیم بخشا
برایشان بقاء و محافظت از افات القدیر
شای و افزای که از ازل تا ابد موجود و معلوم
بوده و هست و خواهد بود و علم به تمام
کمال لقد مرخداي راست که مسمی صوت
است همه اسماء و صفات کمالیه از بجا
و جلالیه یت از به تسبیح و جلال و رحمة
سید رحمته و ان بتقدیس و کمال و نفی
مندی سیم خدیو ان سرای افزای که همه
او نفی است جاوید و ابدی و ای از یک

عکس او تا ابد ضمیمه رب العالمین افزای که
پیشینه و دارنده و تربیت کننده و سائر
هر عالمیان از ملک و جن و انس و جود
و لیود و سیاح و بجایم و خاکي و ای و غیر
الرحمن بجسته وجود با و دیگر و افزود
بعد از قنای چنانکه الرحیم بجستایند
و دیگر و برامت و رحمت بر مؤمنان و دور
ایشان به بخت با امن و امان و الرحیم
الدین خداوند و خدا یا مستقر و ای
و د بجای خواهد یا حافظ اعمال الرحیم
تا دور و دین و مستقر تا بها اعمال الرحیم

روز حساب که میان بندگان بخت حکم کند
 یا جزا دهند و در جزا و برتر است ملک یعنی
 پادشاه و در جزا که ملک و سلطنت او را چنان
 باشد چنانکه فرموده لن الملك اليوم لله
الواحد القهار ایایک بقید تدای می برسم
 و بسوی که غیرت مستحق عبادت نیست و بسای
 حقیقت عبادت در شهادت بقصد کند
 و درین موضع چو قیصر میگوید خد
 میخدا را میسکند و صراحت در وجه شانه
 می نماید بر سبیل خطاب با اعلام المفیوض
 پس کتب در آن انجمنی و اشع است تذک

هو و هووس باید کرد و سبک نشود و در
 سر **جامی** چون شمع بسوزد زنده می باید
 و بسوزد سرنگند می باید بود کاهت براد
 آن خدا فی با شدن ناگه می کشد که بند می باید
 بود و برقی که او از بر ای او می باید کرد
 از برای خود **حکایت** بندگی چو کدایان بند
 من و مکن کرد و دست خود روشن بند
 بر روی دانه و گفتند آن که نکند در این که
 بقید بصیغه جمع وارد شده در معنی آن
 که در احکام شرعی بر معنی است که هر
 متکلی چند در یک عقد بجهت و بعضی از آن

معصیب بر آید و عذر باید کرد یا هر دو را
باید داشت و معصیب را نمی شد و مستحق
غیر شد که معصیب را نداند کند و بی عیب
نکلمه داد پس هرگاه بند عبادت دیگر
با عبادت خود متمم کند حق تعالی کریم
و انان است که عبادت کسی را که بی عیب
باشد در دنیا به جهت عبادت معصیب این
کس پس البته عبادت این کس را بطلیل
ان فیقول کند و یا ک نستی و خاص
از تو یاری بخوام در پی منشی تو و
انجام سایر خواج و مهمات و باید که

کجه درین قول نیز عذر باشد یا شد یعنی از
دیگری در هیچ امری یاری نخواهد کرد
آنکه آنکس را واسطه و سبب و مستحق
داند و ران امور داند که اگر حق تعالی نخوا
ود در دل آنکس نیفتد که یاری او کند
بحال است که او تواند کرد پس در الحقیقه
حق یاری او میکند بدست آنکس و اد
چون التی است در دست حق و در که
خلاق حمد زین و منسوب است و حق
کار درگاه خداوند جلالت داد و پس
مخالف بودن عمر و نایب کردن است

ان در شوق سلب بنده گان ذات روشن است
یک از مشایخ چون در تان بایا که هر چند
وایا که شمعین رسید بپوشش شد و بیست
چون از سبب آن پویدند گفت رسید
که موایکونید چون ما را بپندگی میکنی پس
و از ما یاری میخواهی و پس پسر پهلوان
طیب دارد میجویی و از سلطان یاری
میخواهی دروغ بپرا میکنی بشمار انچه
جو بخواه از نیر و سر و سنی از وی بخواه
ازینک و خرد اهدا ما و نای ما را اله
المستقیم بر اهی راست در احوال و انما

و

و اخلاص که آن راه متوسط بود میان انما
و تقیط و غلو و تقصیر یا ثابت دار ما را
مستقیم که دین اسلام و سنت سید انام
صلی الله علیه و اله و طریقت اشعشعین
علیهم السلام و در اخبار اهل بیت و از
شده که مواد بهراط مستقیم علی این
است علیه السلام و بر و ابی دیگر دارد
شده که امام متدین الطلعه است پس
معنی این میشود که بایستنا سان امام
حق را متابعت و پیروی او کنیم و بر
که او رفته بودیم و امود او را تسلیم کنیم

علیهم السلام

و محبت او در دل کبریم تا در اخرویت با او محبت
شویم و بسعادت عظمی برسیم یا ثابت
ما را بر راه معرفت و محبت و متابعت امام
علیه السلام و در حدیث بنویسند و آورند
که هر که مرد و شناخت امام زمان خود را
مرد بودن جاهلیت یعنی بی ایمان و غیره
گفته که بنمایم براه راست یعنی محبت
ذاتی خود مشرف دار تا از القات بعید
تواند داشت بنمایم که وقتار تو کردیم
توفیق انیم و جز توفیق اندیشیم د اندیش
ان قدر ازین مطلبی مقصود ما از دینی و عقی

لقای نعت مرابط الذین انعمت علیهم بنمای
ما را راه افانکه بفصل خود انعام کرده بر ایشان
بنعمت نبوت و رسالت و ولایت و صفت
و شهادت و صلاحیت یا راه انجا که اجل
و تکمال نعمت ظاهر که قبول شریعت است
و کمال نعمت باطن باطن که اطلاع بر اسرار
حقیقت است ایشان را معز و مکرم است
عنا للعضوب علیهم در راه انکسان که خشم
گرفته بر ایشان و بر کفر اقدام نموده اند
یا راه جهودان که بسبب تهمه در معاندان
و قتل انبیاء و تحریف کتب بر ایشان خشم

گرفته یا هر که جانب تفریط داشته باشد و لا
 الضالین و نه راه گمراهان یعنی کسانی که
 در طریقت مختلفه و سبیل مغرره افتاده اند یا در
 تفسایان که بواسطه افراط و تفریط در میان
 و تفریط در باب حبیب صلی الله علیه و آله
 گمراه گشتند یا هر که جانب افراط داشته
 باشد **در چهار** در تفسیر سوره قدر و توحید
 از اهل بیت علیهم السلام منقول است
 که بهترین سوره که بعد از آن فالح میخوانند
 شود در نمازهای و فتنه سوره قدر و توحید
 و بدانکه قدر سوره قدر را شیعه بخوانند

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول
 که تفسیرت ایمان کسی که ایمان بچشم انا الله
 و تفسیر آن داشته باشد بر کسی که مثل انا
 در ایمان باین سوره چون تفسیرت است
 بر جهلیم و در کتاب من لا یحضره الفقیه گفته
 اولی آن است که در رکعت اول سوره
 قدر خوانده شود که سوره پیغمبر و اهل
 اوست علیهم السلام پس ایشان را وسیله
 سازد بخدای عزوجل چه بسبب ایشان
 بعزت او رسید جل جلاله و در رکعت دوم
 سوره توحید که معاد و محقق عقب آن

مستجاب است یعنی قنوت و در کتاب کافی
روایتی بعکس این نقل کرده و عمل بکلام
که کند نیکوست و ابو علی بن داود گوید که
حضرت امام علی بن علی علیه السلام گفتند که در
توضیح بدرستی که تو نوشته بودی محمد
این الفتح و تعلیم او کرده که فاضل ترین سوره
که خوانده میشود در قرآن سوره قدر و
توحید است بدرستی که در من تنگ می
شود بخواندن این دو سوره در نماز صبح پس
آن حضرت فرمود تنگ نکرد آن را بخواند
بخواند این دو سوره بخدای قسم که

فضیلت درین دو سوره است و ما این
هر دو سوره را قنوت می کنیم تا تمامی آنرا
نماز بوجوه افضل منجم شده باشد و ابتدا
بسوره قدر می کنیم روایت کنند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و آله شریفی جواب دید
که یعنی امیر بر منبأ او بالامیر قنوت باشد و چون
و مردمان را به پیش می خواند آن حضرت ازین
معنی اندوهناک شد حق تعالی این سوره
برای تسلی خاطر آن حضرت فرستادیم الله
الرحمن الرحیم انا انزلناه بدرستی که ما
فرستادیم تو را فی لیلم القدر در شب قدر

یعنی اندازده یعنی شبی که حق سبحانه و تعالی
در وی تقدیر کند و اندازده نماید هر چه
در آن سال خواهد آمد گفتند یعنی ابتدا
قول قرآن در آن شب بوده با تمام قرآن
در آن شب از لوح محفوظ به بیت المعمور
آمد و بعد از آن جبرئیل علیه السلام مدینه
پیست و سه سال ایراد و سوره سوره
حسب مصالح فائز ساعت و آن اهل
البیت علیهم السلام منقول است که
در شب قدر ملائکه نازل میشوند و تمام
احکام و امور جزئیه بزرگان و اشیاء قدر

سلام

سال دیگر بر امام عصر علیه السلام نازل
میشود اگر پیغمبر است بر سبیل و حیثیت
مشاهده نوشته میکند و اگر وصی پیغمبر
بر سبیل حدیث یعنی فرشته با امام علیه
السلام سخن میگوید چنانکه امام او را و
می شود و شیعی را نه می بیند و این عمل
که ایشان را در آن شب حاصل می شود تفصیل
و بیان آن علمیت که ایشان قبل از آن
بر سبیل احوال می دانستند و ما از آن
چیز جز دانستن آن را دانستیم که ما البته
العلم چیست شب قدر یعنی شب با عز

۲۲

و شربت که هر که در و طاعت کند عزیز و شرف
کرد و یا عملی که در واقع شود نزد یک خدا
باقدر بود یا تو که سمع پیغمبر و سایر ائمه
معصومین را علیهم السلام در فتوحات
عظیمه و فیوضات جسمیه دست دهد
که قدر شما بآن ظاهر گردد لیلۃ القدر حد
من العشر مشرب قدر بیلتر است از جز
ماء که بنی امیه بعد از تو حکومت کنند
و ایشان را لیلۃ القدر بنامند چرا که اهل بیت
ترا درین شب قدرتها و کرامتها دست
و مشیعه ایشان را بر کتفها میسند که تلاوتی

حک

بسم الله الرحمن الرحیم میکند و یا در وقت و اقامت
بر فضل مقبول است که او کتب داشته و
تسلط بر بنی امیه و از راه بود و دیگر و
برود و دیگر و نغایه و حکمت در انشاء و ایام
این شب تقطیع حد شریف ای حد است
و ایام ایام انصاف و عدالت یا الکمال از در واقع
شبی که درین نیست بیکم مشرب میشود و بیلتر
ست **حد** ای مزاجه و چرب و زشت و زایل
نشانی در شب مشرب قدر است اگر قدر
برای تنزل الملائکة و الروح و نور و هیات
در شکوه و روح بر امام معصوم علیه السلام

۲۲

می باشد درین شب یاد آن ربهم بفرمان افتریک
 ایشان من کل امرادها می گوید که بنده کائنات
 درگاه است از امور دینی و دنیوی سلام
 و ایام البرکة است می این شب و در
 می مطلع الحجة تا میدون سعید صبح بر که
 حق تعالی فرقی در یافتن برکت آن و از
 باشند از بدگانی که دوست میدارد ایشان
 و میخواند که بر بعضی امور مقصود مطلع
 شوند و این معنی از دعای صحیفه سیما
 که بحالت دخول ماه رمضان است مستفاد
 میشود و در کافیه نیز از آن حضرت نقل کرده

که فرموده یعنی سلام میکنند بر تو ای محمد
 ملائکه من و روح من بسلام من از اول
 وقتی که نازل میشوند تا طلوع صبح و
 تفسیر سوره بقره روایت گفتند که جمعی
 از کفار با حضرت گفتند که نسب پروردگار
 خود را بیان کن تا او را بشناسیم حق تعالی
 این سوره را فرستاد بسم الله الرحمن
 الرحیم قل هو الله احد یكوا ای محمد آن کسی
 که از وی پرسید او است خدای یگانه
 متوجه بذات متفرد بصفاة الله
 خدای که بی نیاز است از همه و او است

بنا به میان نهند آن مخلوق و بنیادش آمد و پاینده است
که غایتی نشود بنا به است و بنیادش آمد
مخلوق میسر است و بنیادش آمد و بنیادش آمد
احد بنا که عاقل دانند و بنیادش آمد
که حسوس بنیادش آمد و بنیادش آمد
و بنیادش آمد که عاقل دانند و بنیادش آمد
است و بنیادش آمد و بنیادش آمد
و بنیادش آمد که عاقل دانند و بنیادش آمد
و بنیادش آمد که عاقل دانند و بنیادش آمد
و بنیادش آمد که عاقل دانند و بنیادش آمد
و بنیادش آمد که عاقل دانند و بنیادش آمد

یعنی چنانچه است پور و کارد و بنیادش آمد
سوره بعد از حمد مخصوص در رکعت
اول است و در سیم میفرماید که حمد و ثناء
بر خداوند بخواند و بعد از آن تسبیح و تحمید و
تقلیل و تکبیر و استغفار کند هم دو است
و باید که قرائت این دو تسبیح و ثناء و تقلیل
و تکبیر و استغفار کامل است و هر وقت قرائت
نقابت آنکه برانند از کعبه و الملک ایما
بجای آید از حق تعالی است امام جعفر صادق
علیه السلام فرمود که هر که قرائت بخواند
و بنیادش آمد که عاقل دانند و بنیادش آمد

بدار حیثیتی که لک قطره ای بر آن ریخته نشود
جای خود ایستد و گردد و اموازی پشت کند
کنند و به پیشش نیفتند و نظر باین قدمین
اندازد و قبل از تسبیح بگوید اللهم لك
بار خدا یا برای تو گویم و لا خشیعت
و بجهت تو نه تنی و پیستی نمودم و لا
و مروت استقامت و فرمان بردار شدم و لا
آمنت و بتو ایمان آوردم و عليك توکلت
و بر تو توکل کردم یعنی کارهای خود بتو با
گذاشتم و انت ربي و توئی پروردگار من
خشیع لك افتادگی کرد از برای تو سحر گوشت

۲۵
من و بمرئی و چشم من و بشری و موی من
و بشری و ظاهر بدن من و لحمی و گوشت من
و دمی و عروق من و عظمی و استخوان من
و عصبی و بی من و عظامی و استخوانهای
من و ما اقلت قدمای و آنچه برداشته اند
قدمهای من غیر سستگفت در حالی که
نیت من شك دارند ازین پیستی و تو تو
مسکین و نه کردن کشنده و لا سستی و نه و اما
و تعب دارند از آن من یسبح اسم ربی
بتیم کردن من هر دم شخصی از قدرت امید
المؤمنین علیه السلام بر رسیدن کرد است

لا داشتی که در دهر کوی اشد و بجیت آن
حضرت زهرا و تا ویش از آن است که ایمان
بنو آدم اگر چه برین کرده **موا** اگر تیغ
بارد در کوی آن ماه کرده و چون **خدا** حکم
الله **است** سبحان ربی العظیم یا الله یا الله
سید انم و منزه و مقدس ی شش است **و**
بنم که خود را از هر چه بخت است عظیم و
بزرگ او را از یقین بیاورد و جلالت کبریا
جودت او را بشنود و نشاید و بحدود
حال آنکه مشغولم بستايش او بر آنکه
توفیق داده است موا که توفیق او کم و

۲۱
تقدیر او بجای او دم و سختی که
تسبیح را نگوید کند تا سه نوبت یا پنج نوبت
یا ده نوبت نوبت یا زیاده بقدر نشاط و
عدم ملال نگوید است که از سه نوبت نمی
گذراند بلکه دعای مقدم را نیز نمی خواند
حضرت امام یحیی صادق علیه السلام
فرموده که کوی ادب است و محبوب قرآن
و کسی که ادب را نگوید بجای نیاورد و شش نوبت
نمی که در پیش کوی کون مکتوب کسی که
تو را نمی کند با مقید شود و در هر روز
بیک وجود را خواند و از نذر و شرمانند

سلطنت و چون کج او پستی خدایند باشد
از برای ایجاد خود را پستی خود کسی که ترا
و اندوختنک باشد برانجا و دعوت پیش
از برای رکوع کند کات سمع الله لم یخف
یعنی خدای شنید و اجابت نمود و برای
خود او را آنسو که ستایش او کند و عز
از این کلمه دعاست نشانی یعنی خدای
بشود حمد جامدین را و مستحکم کردن آن
و این کلمه از ناموم ساقط است
والحمد لله رب العالمین و همه شایع است
موجود است که پروردگار جهانیان است

الحمد لله رب العالمین او است صاحب
بزرگوار و معنوی و بزرگوار و معنوی
و الجود و الجبر و شوم صاحب بخشش و وفای
و جلالی بر خلائق از روی و کبر و غلبه
در سجود و تسبیح و تکیه و تکیه
در حال قیام و عروج و سجود و اول آن
و تسبیح بر زمین و عروج و عروج و عروج
بفکری این کنند و باید که آنکشان دستها
بجایند و قبله کنند و همه بحسب الله و هر یک
از دستها را بپهلوی بخوابند و از آنجا که
وورد اند که در و کبر و عروج و عروج

سجده کند و از پیشانی مقتدر کند و هم پادشاه
سجده کند و گاه بر سرانند و بر خاک سجده کند
نه بر محبوب و نه بر دشمن و امثال این از چیزهایی که
سجده بر آن جایز است و بهتر آن است که خاک
قبایلی از معصومین علیهم السلام باشد
خصوصاً خاک کربلا و آل معنای سجده
هم بر خاک است و بخاک برسانند افضل است
و قبل از تسبیح بگوید ربک سبحانک
ای پروردگار من از برای تو سجده کردم
و بک آمنت و بتو ایمان آوردم و لک
اسلمت و ترا فرمانبردارم و عید تو گشت

۲۵
و کار خود بتو بازگذاشتم و انت ربی و تویی
پروردگار من سجده و جوی سجده کند و روی
من لایق جلاله مرا آنکس را که اوید او را
و بشوق سهم و بر صبر و شکاف کوش او را
و چشم او را یعنی در رحم مادر و الحاح الله
رب العالمین و در ستایشها و ثناها
موجود است که پروردگار جهانیان آ
تبارک الله احسن الخالقین پروردگار
و عالم و ثابت است خدای که بهترین آفریننده
است حمد را بفرستد قطعه سوره حمد
و در نطق دوستکم از آن قلعه خواند و الله

و ذیقت صورت سرو با لکنه سبحان بی اله
منه و مقدس میوانم و پاک و پاکیزه می تمام
پرو و کار بدنه خود و از هر چه جناب
و بلند می او بلند و جلال و رفعت و سلطنت
نشانید و بجه و مال آنکه مستعول است
و شایع اید آنکه توفیق بخشید است و آنکه
تغزیه و تقدیس او بجای آوردیم و تامل
حاصل نشد و نگار نیست می کند مگر امام که
بر سه اقتضای میکند حضرت امام بیقر
علیه السلام فرمود بخندای متم که زیان
نکرد هر حقیقت سجود را چنانکه باید بعمل

۴۴
او و اگر چه در هر چه می گویند باشد و فرمود
نیافت کسی که خلوت کرد با پروردگار خود در حال
این حال از روی عادت و کی سر و لب دهند
موضع خود را که غافل و بیخبر باشد از آنچه
حق تعالی بفرماید و آنکه از برای سجود
از خوش حالی دنیا و راحت اخلاص و دور
نشود از خدا هرگز هر کسی که در سجود
بفرماید عزوجل و توفیق نشد با و هر کس که
بفرماید ادب سجود را و منابع ساخت عفت
از برای بیان دل بفرموده نقل در حال سجود
بفرماید سجود کند سجود کسی که بیخبر است و فرمود

نموده باشند و خدا را عزوجل و خود را خوار
و ذلیل او کرده اند که او از خاک آفریده شده
که ملائکه پایی بران می نهند و از نطفه پدر آید
که همه کس او را پلید می شنود و در حقش
شبی وارد شده که در یک شرفتی و حالی
که بزره چندی با شد و قتی است که او در سجود
با شد حق تعالی فرمود و اصحود و اقرب یعنی
سجود کن و نزدیک شو و از امثال این اجناس
و غیره مستفاد می شود که بهترین افعال
نماز سجود است و در آن کشیدن آن وقت
و قتی در یاد حق و افعال اکله کوبیدن

و معنی بندگیست و سجودین دو کراهت برآ
و یکدیگر کوبیدن است و نیستی از صفت حق ظاهر
میشود و شبی یعنی که در رکوع سبحان بلی العظیم
میگویی و در سجود سبحان بلی الاعلی اگر تو
نیاشی او باشد و بسو تعالی و تقدس
از صفتی مزین است و از آن اهل نشوی هر کس برآد
عنایت و اصل نشوی از عجز ظهور تا بسا اهل
نشوی در مذهب اهل عشق کامل نشوی
و درین معنی مترجم گوید لیش امیر
پای بدست خود ندوست و او را غرض از
تاکید و وصلش دوری تو یک کلام است و

سجده است که چون سر از سجده بردارد بر سر رکعت
چپ نشیند و پشت قدم پای راست بر شکم
قدم پای چپ بگذارد و در خاطر بگذارد که یا
خدا یا حق را بلند گردان و باطل را صاف گردان
و اگر نه باشد بر کف بپشتیند و زانو ها را
بالا دارد و گفت یا ایها برترین محمد و چون
قرار گیرد تکبیر بگوید و استغفار کند و اقل
آن است که بگوید اللهم اغفر لی یا ربی یا
یا مریض و ارحم الراحمین و در سجده دوم او ایها
و شکستهای بود درست کن و نقصانهای
مرا تلافی کن و اهدنی و نه بنمای بود این

۲۹
لما انزلت الی من غیر فقیه بدستی که من موافقت
چیز و آنکه فرموده شده بسوی من از تکبیرها
مختلجم و اگر اقتضا رکعت بر گفتن استغفار الله
دفع و التوب الیه یعنی طلب آمرزش می کنم
پرو کرد خود را و یا از یکدم بسوی اسی
کافی است و بعد از آن تکبیر بگوید یا ربی
سجده دوم در حال جلوس و بعد از سجده
از سجده دوم نیز تکبیر بگوید و الحمد لله
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
از تاویل سجده بین پرسیده اند فرمود که سجده
اولی که سر بر زمین می نهاند استارت است

باینکه آن خاک از زمین شده و سرکه از آن
بر می آید ایمان است باینکه از زمین بیرون
آمده و سجد و ثانیه تلویح است باینکه باز
عود خواهد کرد و خاک خواهد شد و باز
که سر بر می آید روز نیست باینکه بار دیگر از
خاک می برون خواهد شد و آخرت و بیرون
خواهد آمد از آن و چون از سجده بر می خیزد
بگوید اللهم ربی بار خدایا پروردگار من
بجولک بگردانید تو و قوتک بزر و حق اقام
بر حقینم و اقامه دینی نشینم و اگر خواهد
انرا بشنید بگوید واسمعی و اسیب و ذکر می کند

۲۷
و سجد و میگوید یا خدایا و در این وقت می رود و دعا و او را
یا توان بر داشت در هفت مرتبه و تسبیح که
قبل از قنوت بگوید بگوید بعد از آن دستها
بر آورده بر او روی بخا ذی آسمان و انگشتها
بهم بچسباند مگر دو انگشت بزرگ و چون
اشرف انگشت قنوت کلمات فرج است و
دعای عقب آن و اچم دعاها طلب حضرت
و عاقبت است از برای دین و دنیا این
هر دو طلب دانید و ذکر غی در خصوص قنوت
وارد شده بر وجه کلمات فرج و آنرا ذکر
اقتصار میرود اللهم الا الله العظيم الکرم

معبودی بجزم هیود بحق شاد و در پیشش سجد
هر کالات که بر دبار و بخشنده است لا اله الا
الله العلی العظیم بنیت معبودی بجز خدای
یکتا جامع هر صفات کمال که بلند و بزرگوار
مجان الله پاک و مقدس است خدای رب
السموات السبع که پروردگار اسمائهای
هفت گانه است و رب الارضین السبع و
پروردگار زمینهای هفت گانه است و مافیهن
و پروردگار دایم دین اسمائها و زمینهاست
و مابینهن و آنچه در میان اینهاست و مافیهن
و آنچه در میان آداب العرف العظیم و پروردگار

۴۶
عشق بزرگ است که عبارت است از علم حق
سجاده با جمیع مخلوقات با جری که محیط است
بعد اجسام و الحول الله رب العالمین و همه
ششایشها و افرینشها در خدایا است که پروردگار
جهان بیان است اللهم اغفر لنا و ارحمتنا بار
خدا یا ایما سز تو و در هم کن ما را و عافنا و نکا
ر ما و اعطنا انک و قوتنا و انتها و اعمق منا و در کینه
از بدیههای ما فی الدنیا و الاخره و پروردگار
و یکتا و در آن جهان هست انک علی کل شیء قهیر
بدوستی که در همه چیزیک ترانای و هر چند
قوت در او تراست راست در روز قیامت

بیشتر است چنانکه در حدیث وارد شده **هشتم**
در تشهد و تسلیم مستحبست که بطریق پیشین
که در تشهد مابین سجده نیت مذکور و تشهد
بر آنجا بگذارد و آنکشان را هم بچسباند و فقط
برگردد و خود کند و بگوید بسم الله بنا سجد کرد
خدای که سترای پرستش است و الله و
خدای یکتا جل جلاله و الحمد لله و **هشتم**
و شاهد او خدای است و غیر الاسما و الله و **هشتم**
نامها در حق راست است تشهد آن لا اله الا الله
گواهی میدهد باینکه نیست معبودی بجز خدا
که مستجمع جمیع کمالات و مستحق عبادات است

و **هشتم** در حال سجده که یکتا و شفع است لا شریک له
نیت انباز می نماید و در استحقاق عبادت
نهم و عدوه لا شریک له صفتش و هو الفرد
اصل معرفتش شریک را سویی و عدوتش دهند
عقل آنکه ذاتش آنکه هست و بر او کی یاد
جلال **موسس** که لا اله الا الله و شریک له و تشهد
آن **محمود** عبق و رسول گواهی میدهد باینکه
محمد بنده او است و فرستاده او امر علیه السلام
فرستاده است او را بر اسمی و در حق یکتا
و شفع بیشتر در حال سجده که مذکور دهده است
بر دست و گفتن خدای که یکتا و شفع است

اقرار کند و توبه کند و بپیم کند است از عقوبت
و عدل خدای کسی را که بد شرک اقرار و درود
بین بدی الساعة پیش از وقوع قیامت
اشهد ان لا اله الا الله محمد رسوله
بدستی که بود و کار من نیکو بود و کارهای
و در باطنی دیگر چنین وارد است که آنکه نعم
الله بسبب سبیل خطاب یعنی بدستی که بود
نیکو بود و کارهای و ان محمد نعم الرسول و
بدستی که محمد نیکو فرستاده است اللهم صل
صلی محمد درود نخواست بدستی که بدستی که بدستی
کنی او را و گفته اند یعنی تعظیم کن او را در دنیا

با عبادی بین و اظفار و دعوت و اعظام ذکر انشا
شربت و در حضرت بقیع شفاعت او در دنیا
است و تشعیر و تواب و اظفار و فضل او ^{اولین}
و اخیرت و تقدیم او بر کافران و مرسلین صلوات
الله علیه و آله و سلم علیهم اجمعین و آل محمد و بر
اهل بیت محمد که حضرت فاطمه و زهرا و اهل
معصومند و هر که سیرت ایشان و درود او
علم ایشان خطی و اقرا شده باشد مثل سلمان
فارسی رضی الله عنه چنانکه حضرت یحیی
رضی الله علیه و آله فرمود که سلمان ما اهل
البيت و فضل شفاعت و پیغمبر در خواست

اودا بی است در میان است او را رفع درجه
بلند کرد آن درجه اودا در بخت بعد از آن
حدیثی بگوید دو نوبت یا سه نوبت
و چون برخیزد بکعت سیم بگوید آن ذکر را که
در پیش از این از سجده میگفت و در تشهد آخر
بعد از نعم الرسول بگوید الحیات لله
تحتها موخر یا است والصلوات همه
بخازها یا دعاهای الطاهرات یا که از
شیرک علی و فخر و قزوین و غیره و اخلاص
الطیبات یا که از اکسل و غفلت و حدیث
نفس و مشغولها یا نشاء و طیب نفس و حق

اول الحیات یا که از انعام من نشاء یا معاف
سراجی فانی و مقادیرها بصدقت و صفا و عبود
و وفا العادیات در اوایل روزها که در تشهد
یا ایندها الایحیات در اوایل روزها که در
شهد یا ایندها الایحیات در اوایل روزها که در
که یاد اب و شروط باشد الایحیات در اوایل
ایندها که با وقت و بعد و بعد و بعد و بعد
و پیشی و افتادگی و سکون و نوبت گذاردند
باشد الله سو خدا یا است الایحیات یا که
و خوش باشد و زکا و طهر و صفا و پاک گشت
و الحیات و صفا و بیغش و صافی گردید الله

عزیز رحمت یزدان کسی باد
کاتب را با الحمدی کند باد

ان مکرر ستر ارضی بدست اردول مارا

۳۲

پس موصیای است و اشهد ان لا اله الا الله
وحدوه لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسول
ارسله بالحق نبیا و نذیرا بین یدیک الساعة
اشهد ان ربیب نعم الرب وان محمدا نعم المرسل
ترجمه این کلمات گذشت و ان الساعة
بدرستی که قیامت آید اینده است لا ربیب
بیگانه شکی و شبهه نیست در حق و ان الله رب
ویدرستی که خدا می فرستد رسول بر هر قبیله و در
میگرداند با ردیکه من فی القیود انکسانی را
که در کوه همد و همنند الحمد لله الذي هدانا
لهذا انما كنا لنكون من سواک که بفضل خود راه

ممود ما لیبیت اعتقادات و عبادات و عباد
کنا لکلتوب و بنودیم ما که یقوت خود و قیام
یافت لا اله الا ان هدانا الله اکثره خدا می یار
راه نمودی را می که در همه لطیف تو تمامید
از راه تو هیچ کس نکرده کاه و آگوش کرده
رسید و باید رفتن توفیق رفیق افشرد
الحمد لله رب العالمین ترجمه این گذشت
اللهم صل علی محمد و آل محمد یا رسول الله
یعنیست بر محمد و اهل بیت محمد و یا رسول الله
محمد و آل محمد و بکست بفرست و عیادت دانای
کن بر محمد و اهل بیت محمد و سلام علی محمد و آل

محمد و سلام برت بر محمد و اهل بیت محمد و ترجم
محمد و اهل بیت محمد و ترجم کن بر محمد و اهل بیت محمد
 کاملیت و یارکت و سلامت و نعمت هم چنانکه
 درود بر رحمت و بکثرت فرستاده و ترجم نموده
 علی ابرهیم و ابنا ابرهیم بر ابرهیم خلیل خود علیه السلام
 و اهل بیت او آنکه حمید مجید بدو هستی کند و توفیق
 شده یا عطا می نعم و بزرگواری با ظهور اکرم آل
 حق کسی گوید که تشبیه درود پیغمبر با و آن آورده
 ابرهیم و آتش یادی از آن میدهد که مضی
 ابرهیم افضل از پیغمبرها باشد و این خلاصه اقوال
 جواب گویم که میتواند بود که مراد از این تشبیه اند

باشند که همیشه آنکه درودی که بر ابرهیم و اهل بیت
 او فرستاده بجهت است از درودی که بر انبیای
 سابق فرستاده همچنان درودی بر محمد و اهل
 بیتش برت که بجهت باشد از درودی که بر
 انبیای سابق فرستاده و از آن جمله حضرت
 ابرهیم است علیه السلام پس از این کلام
 افضلیت پیغمبر بر ابرهیم ظاهر میشود و انعکاس
 آن **بیت** یا سید الانام درود جناب آورده
 زبان ماست حد وصال و صبح و شام ترویل
 توبه بجهت پیغمبر درود در دست ما همین صلوات
 و السلام پس آن برای گشتن نماز و بیرون

وقت اذان در خاطر خود انبیا و ائمه معصومین
و ملائکه و جمیع مؤمنین و مؤمنات انوار
چون را حاضر کرده اند و ایشان را خطاب ساخته
بگویند السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
سلام بر شما یاد و رحمة خدا بر او و بر کتفهای او
یعنی زیاده فی خیرات و منفرد بگویند چشم اش
بجانب راست کند و امام و مأثور بروی و مکتوم
بگفت و دیگر بجانب چپ سلام دهد اگر در جای
چپ ایستاده باشد و هر یک از این دو دیگر یاد در
خطاب شریک کنند و اگر کسی تسلیات مستحب
یا نه بعضی از آنها را گوید قبل از این سلام

۳۴
بگویند و معرفت امام جعفر صادق علیه السلام
فرموده که معنی سلام و آفرینش آنست که امان است
یعنی هر که ادا کند او خدا را تعالی و سنت پیغمبر
آوردانند و پیوسته پس او است امان از بلا
و تیا و بابت از عقاب آخرت اینست ترجمه نماز
کامل و ادب آن چنانکه از ائمه معصومین
علیهم السلام یاد رسیده و از اذکار انجینین
و اجماع است بر اینست و تفاوت تکبیر اجماع است و تفاوت
و تسبیح در هر یک از رکوع و سجود و تشهد
و صلوات بر پیغمبر و آل او بعضی وقتها سه
دیگر و قنوت و تسلیم و این واجب می باشد

و از افعال پنج یقین واجب بی خلافی که معتبر
 باشد نیست است که قصد قریه است و نماز
 معین بار است داشتن پشت و تکیه نکردن
 بر چیزی و خم شدن در رکوع بقدر آنکه دستها
 بر آن مواضع رسد و سجود بر اعضای سبعة و
 در تشهد و در تک نمودن بقدر آنکه واجب در
 هر یک از این چهار و بعد از نماز است شدن
 از رکوع و نشستن از سجود اول بقدر آنکه
 بر بلند خواندن قرائت در نماز صبح و در وقت
 اول نماز شام و غنچه و احسن خواندن
 در یاقی مسوی نماز جمعه و تسبیحات که

بلند خواندن در آنجا مستحب و بعضی از فقها
 دست برداشتن در تکیه و در تک نمودن بعد
 از سر برداشتن از سجود دوم و تسبیح و دعا
 که قرائت آخر میشود و واجب نیست
 و بالجمله از هر یک از افعال و افعال هفت
 یقین واجب و سر خلافیت نماز و یاقی
 مستحب است بنا بر آنکه در تک کردن یک فعل
 باشد و عمل با اعتنا یک فعل و همچنین در
 نماز هفت یقین واجب که بدو از آنجا نماز
 درست و مشروع نیست بلا تیل و در هر یک
 سخن گفته اند و یاقی مستحب و اما از هفت

بلند کردن

امو که بی شبهه شرط است عقل است و آلاء
و ظهور از حدیث صفت و وقت و لباس
و مکان و قید و آن سرکه در آنجا سخن بیرون
و ایمان و معرفت یا حکام چه بخاند طفل و غفلت
و جاهل خالی از مشرب عینی و صحتی نیست
در آن گفت و گو شده و حیث شرایط
خارج است و منضم این بیان اصل
نماد و توجیه کافران بود در تفصیل
احکام شرایط حرمین نمود و الحمد لله
رب العالمین و الصلوة
و السلام علی محمد و آله

و ملهو را ز خدمت و مضی و وقت و لباس

و مکان و قید و آن سر که در اینجا سخن می گوید

وایمان و معرفت یا حکام چه بخاذل و قضا

و بجا اهل غالی از مشد و عینی و صحتی است
از کز که گوشت زهره و در نا اوست

در آن وقت و آن سال و آن وقت و آن سال

بجائے اس کے کہ وہ بچے کو پیاسا کرے

أما في هذا الموضع فمما ينبغي أن يكون له

رب العالمين والصلوة

والسلام على محمد وآله

المعصومين تحت

الوجه اب في يوم الالبع

الناظر من: خبري

منه المظفر

三

٦٥٥

...

که در این کتاب است که در این کتاب است

سر محمد علی بیگ و همیانی خفایان
مهر که خواندند طبع و ادراک

با نوار دانتش از نایبها و اولیا و امامه حیدر که بزرگوار
 اویند و پند و افیش اما بپوشیده نماید که بر صفا
 از برای ان افیده شده اند که در ای غرض جل و ایقنا
 و سدا که او بجای او رند و بمقتضی از افیش خود
 داور رند و انما قیت که از خویش است که در دستا
 سعادت عظمی مستعد و محیم ابرو عقیق را
 شوش و کتب و مصل و نیر عقیق این مطالبه که
 و است چنانکه مقول صحیح و مقول و مقول و مقول
 و شاهد است و هر کما این دانشوار البت
 هم در زمین و خود یکبار و جواب جامده
 و الحود و نایب و مقول و مقول و مقول و مقول

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the translation or commentary on the Quranic story of the Prophets. The text is dense and includes various diacritical marks and marginalia.

در حق شود که در سایه او استراحت کند و هر چه
که دلش ابرو کند انرا بچیند و هرگز نثره او آخر
نکرده طوبی لهم و حسن مآب و ان اصول و قواعد
مجید بدلائل واضحه مبین مشتمل بر پنج قریب کرم
خواص را انرا در جهره است و هم عوام را انقباض میکند
اکثر مدسان انرا در امر اخلاص نموده طریقه دیگران
برای تحصیل ان پیدا کرده اند و خود را انرا طلب
دور افکنده و بداهه ای مختلف رفته اند کانیان
دلالت را انرا در نیافته اند یاد لایل خود را
اقوی این حق کانی کرده اند تعالی الله اعلم
ذلك بنا برین قیاس حقیر خاک راه علمای محققین

موقوف و انجا طریقه رسید که کلمه چند در بیان اصول
عقاید دینی بر منتهی اصل حق که فرقه تاجیه اند
بقای هر چه بنویسند برای ارشاد سالکان مبتدیان
مبنی بر بیان و تبیین کچ حق تعالی در حکمت قدس
فرموده و مبنی انرا دلیل و راجح که میفرماید
در جواب کلم بیان نموده در اصل طریقه بر هر چه تعلیم
شیع و اخلاص هر چه ان بلکه تبیین عقل مستقیم
بر تنبیهات الهی از حدیث بمیرسد و ایتان و تبیین
قلوب سلیم بدلائل و امر شایع است
رسالت پناهی بحسب علم و عرفان جمیع ادیان
انبیاء صلوات الله علیه در تکمیل خلاصه است

و بر این خدای عزوجل اقامی و انچه اول آن
دلایل همه کس است و آنچه همه از انجناب
مقدس است و قلیس بعد بیان الله بیان فاصح
الیه و لا یتهمو عقله ویران نشد کسی که عقل
دور اندیش دارد بسی سرگشتگی در پیش دارد
خود را ندیشی عقل ففتولی یکی شد و فلسفه یک
حلولی پس تسلیتی چند از اوقات حزن این عهد
نمودم و این هشت در که بمنزله درجای نوشت
بر روی اهل ایمان کشودم و ترجمه العنایه
ساختم و بالله التوفیق در اول هر حق حق
جلال بکلام حدیث امکان و وجوب و انکاد و دل

یا

یا ما داره و حفظه دور و مسلسل را هر گاه کن و گوش
یا ما کن که در هر سرگردان می سازد و شاست
در بیان بیایان بی اندازد و عانی نکام کن و بین
در غایب آسمان و در غایب زمین از روح و
بحر و شهاب و غیوم و مریح و امطار و نیزان
و انوار و جبال و نباتات و معادن و حیوانات
از نظر و الی السماء و فترتیم کینتیناها و القیاس
فینا و لسی شاعرات و انیتنا فینا من کل شیء
نیمه و ذکر کل عید متین و نزلنا من السماء
ماء مبارکنا فابتثا به جنات و حب الحسید و
النخل باسقات لها طلع نضید و قد قال العباد

واعتنا به بلدهمیتا ساعتی تمام کن در سر کجایی
افلاک و جلالی اب و خاک و آمد شد شب و روز
و طلوع و غروب غور شدی بهمان افروزان و حق
السموات و الارض و اختلاف الليل والنهار
لایات لا ولی الا اب و لحظه متفکر شود
کرش ستاره و سکه کجی ثواب و سیاه و الشمس
والقمر و النجوم مسخرات بامر و لم یستکبر
بحر و بر و جویان سفینه بر روی اب و خا و بالها
و اوزار و الفلك تجری فی البحر بامر و در سیر
کشتی بیابان و چگونه خلقت ان افلاک نظر
الی الاول کیف خلقت فی مرغان نظر کن

که در میان هوای پانزده شت و هر یک را
بلوئی و صورتی و صوفی نگاشته اولم بروا الی القیم
مسخرات فی جوار السماء و ما یسکنهن الا الله ان
فی ذلك لایات لقوم یؤمنون و نهایی و انک کما
طارد و در نظر او روی بر تنهای جزا و کوش
و در الطیر صفات کل قد علم سلانه و سجد
و ساعتی در باغ و بحر افرج کن **سعدی** و ابوال
الهای در کنار نک و ان پرانه میوه های کو تا کو
و فی الارض قطع نجا و دلت و حنات من اعتنا
و نزع و خیل مستوان و غیره خواند یسین بملا و
و بفضل بعضها علی بعض فی الاکل ان فی ذلك

لايات لقوم يعقلون ^{است} لما كثر ارباب اسما من ممتعا
بحايب زين مظهر است و اگر سفيده ويزان پنج
بعيد الدواست سقيل وغمير انشا ك قريب ^{است} النمل
فانظروا الى اثار حمة الله كيف يحيي الارض
بعد موتها ^{است} برك درختان سبز بر نظرت
هر شيار هر ورق و فترت معرفت كردگار
هر بين چون ديك شاخ خار و تر نهاده و چگونه يك
جوهر را استعدا دخل و خر داده تميزون منه سكا
ورزقا حسنا ان في ذلك لايات لقوم يعقلون
سلك پدخشان را چون ترك و طراوت و عدا د
و در اعاپ نرود چگونه شفا و ملاوت نهادي

۴۲

من بطونهم اشرار بسفنت الوان فيه شفاء للناموس
ان في ذلك لايات لقوم يتفكرون ^{است} فكر كن كه مكسي با
چنان وحي كرد كه خاتمه اي مسدوس بسا ندي نيا
و كم و ريكسش را چگونه بران داشت كبريت پيد
فككت پود انزديان را اي شفق حكيم كه فاسكي سل
يك ذللا از ميان سكين و غوث چگونه شير صافي
يا كيزه كوا را يورون او رده و روزه بنديان شست
با اصفاف شورش نهها كه انا ان حاصل ميشود و ان
لكم في الانعام بعدة نسقكم مما في بطونهم من بين
وتيت و دم بسا خالصا سا نغال الشايرين قطره را
چند رسان صدف مرواريد كره انيد با ان صفا

سلك

وخطی و نطفه را در رحم چون جوی ساخت
مرغوب و جوی را از ترکیب خوش و آن منظر گشت
و آن خط و خال و حسن و جمال و غنچه و دلال
تبارک الله المتعال رب العالمین و احسن
الخالقین ^{که} را بر آورد قطره سویی بم
افکند قطره در شکم آنرا ن قطره لؤلؤ و لالا
کند و زین صورتی سرو بالا کند و الله انجمکم
من بطون امهاتکم لا تعلمون شیا و یعملکم السمع
والابصار و الافئده هر چه در عالم هست مرقه
انرا در ادی نهاده و با وجود آن منفرد است که طایفه
بیمات حسنه و ترکیبات مستح و ممکن است

افعال غریبه و استیلا طایع صنایع عجیب و استیلا
انواع کمالات و استمداد کد قایم معلوم و معانی
و حالات ستره را یا ناشایق الافان و فی انفسهم ^{هر}
این آیتها در نفس خود ننشاند و در صحن وجود خویش
اثر قدمت حق مطالعه نماید و خط خود را از وجود
صنایع کرده و از اندک کانی بهر توانست قطره و بسوی
خود رفت که قویان را دلایل می ممکن بخاک خود را
که نوازند و جانی تو چشم خود نهانی تو کمال خود
چید دانی خود را هدف بدون ای که تو بس کانی
طایفه ای کاهی در راه پای انسان صغیر و بزرگ
و نظری میکن و کاهی بر که انسان کبیرا کند و

آنکه آینه ای بی بیتی میدانی که در آینه بی بیتی
و اگر نقشه بی نقشه جزم میکنی که نقاشی دارد
چرا این بنای عالی محکم را با بی اعلی و اعظم نیاشد
با این همه نشانه های جلاله بر این کنیده افلاک و این
صومعه های کاش و کاش که برین توده خاکست
و این صنایع و بدایع که در این دریاها هست و این
همه عجب قدرت محکم که از هیولای موجودات لامع
نیکی و غنائی از عیب نشن نتوان خواند نقاش
دیده و نه درین سقعت و نگاری یکی در کار هست
ای الله شکر فاطر السموات تو بنودی و پدید آمدی
و یقین میدانی که قدرت و استیلا بهست بیاد

چرا که جلاله نیستی نمود شود پس چگونه نقاش
خود نمودی و در زمان هستی نمود بودی پس
چگونه قوتی یکا فدا می و مثل قوتی تو را و قوت
هستی نتواند داد چرا که سخن درو مثل محنت
در قست و آن نیز عاجز است استیلا می مراد
مولود می مراد تو شود ریشته سفید شرم
دار اندیش خود ای کج امید آن الیز بنده
من دون الله ان یخلقوا ذبا و لو اجتمعوا له
و ان یسلطوا الی باب قیسا لایستفیده منه
ضعف الطالب و المطلوب تا مل آن در لوت
که بر این عزم نمودی و سعی بسیار در تحصیل آن

بکار خودی و آخر آن بفعل نیامد و بد آنکه کلاک
امور در دست تو بودی آن امر میشد و بوجود
بی آمد پس کار در دست دیگر است و مدبر امور
از مثل تو عالی تر است آن الله یحول بین المراء
قلبه **فقل** من اگر خاتم اگر کل چین ارا بی حجت
که آثار آن دست که می پرورم میریم دیگر چون در
و ربط عظمی مثل عرف و عرف یا المثال آنها امتداد
و انجمن خلق یق ما یوسوس کشتی و مله هر کس را
بیکسو نخواهی بی بینی که چون دلت متعلق و شد
بر هاشم قادر می و چگونه استعانت می نماید
بویاد رسیده حاضری که نیاز در میان کلاک و جاده

بگو

بکار کلاک است **یوسوس** که شدنی است امید از
هر کس که بین بگفت امیدت بدانکه او است
خدا قل ادا یتکم ان اشکم عذاب الله او اشکم
اغنی الله تهمون ان کنتم ساد قین بل ایاه تدعو
فیکشف ما تهمون الیه ای شاد و تهنون ما
تشرکون ضیعه را لزمه لیل اثبات ما نه پیر
گفت لقد اغنی الصباح عن المصباح و بالجملة
حسبی مع در نهایت ظهور است و خطی نماید
منقیر چنان مجبول و مظهر است قطره
الله التي فطر الناس علیها **آیتان** یا و کثیرا
مرا یا می نیست و از کشتن وصل او مراد است

در بیان این

نیست که گفته حقیقتش خدای دارد در هستی
ذات او خفا با هر نیست **صورت** در یکا یکی
عز وجل بیان که انرا ی جهان چون هم پیوست
است و هم نزدی مدد دیگر می کند و هر یک
انرا دیگر مستفیع میشود **آقا** آسمان مرد و زمین
زن و خرد هر چه ان افلاک این می پرورد
چون نماد که میش بفرستد او چون نماز و شش
عمر و هر روز هست سرگردان فلک اندر زمین
همچو مرد آن کرد مکسب بجز دقت وین زمین
کدبانو می کند پر و لا ذات و رضاعتش
بی تنها و همچنین نباتات و حیوانات خدمت

یکدیگر میکنند و افراد دینی اجم در زمرعات و تقارن
و تکامل از یکدیگر جمع می یابند اینها هم دلیل
است بر اینکه افیخته های یکگیت که اگر متعدد
بودی متابع این اتصال نداشتی و تدبیرات
اینچنین تمام و بیکال نبودی و موجودات اینچنین
یا هم ساختم و یک از یکدیگر نبوده اختی **صورت**
یک دیگر تراخته شدی وین زمین و آسمان
فاسد شدی چنانکه می فرماید لو كان علیها الله
الا الله لفسدا و یتضرع الی الله از صنایع الهی
دیگر ممتاز بودی و هر یک بر از دیگری تفویض
چنانکه فرمود اذ الذی کل الذی یخلق و لعل

بعضهم على بعض سبحانه الله عما يصفون وبنو
آدم خلقوا في ديار قين بود او نیز کتب و رسل میفرستاد
و بنده را بعبودیت خود دعوت میکرد و انما
ملك و سلطنت او هویدا و ضایعش پیدا
میشد هنا خلق الله فارسي ما ذا خلق الله
من دونه و چون اینها نیست یقین شد که
چنانکه خود فرموده و خود را بآستوده و یک
يك اذ بانیا و رسل از ان خبر اده و در چهل
هر دونه از ذرات شهادت بآن نهاده فني
كل شيء له اية تدل على انه واحد همه
ذرات انچه تا پاهای یوحنا نیستش داده که

منزه است و مقدس و الا نشاید که او یافته
هم چنان باشد و هر کس پس بنده خود اورد
و از عبودیت و از جسمیت نه او را تکلیف میشود
و نه کیفیت و نه ملکیت بنده مکان است و نه
در محلهت نه در زمان است و نه قابل و نیست
لانهم لا بصار و هوید لا لا بصار و هو
اللطيف الخبير منزه دانش انچه
و چه و چون تعالی شان را بگوید و با وجود
آنکه از اینها همه متعالیست هیچ یکه از اینها
نیست که از او خالیست چه هیچ چیز از او
جدا نیست و هیچ دونه بی خود خدا نیست مایکون

من تجوی ثلثة الالهة باجمعهم ولا خمسة الالهة
و لا سادسهم ولا ادنى من ذلك ولا اكثر
الالهة معهم اينما كانوا ليس كمثله شيء وهو
السيح اليه يا ماني يا ماني اني انما
قد **اوحدت** و هر چه چي نشاني از تو و افكاه
تو بي نشان كجائي در هيچ مكان دروي تو
تا ديده كسي مكان كجائي و چون كمال هر كس ملي
پر تو ي ان كمال اوست و جمال هر چه ملي شده
از جمال اوست چه دانا يا نرا و دانا ي
اموخته و نرانا يا نرا و توانايي بخشيده و
يتا يا نرا و يثايي داده و شنوا يا نرا او شعا

47
چه اخراي كودن انچه ناپوست و نروايني دليل
و حدت اوست كه در دين هر چه و در هر ش
تويان و حده لا شريك له كويان و در هر
حق تعالى عز وجل انما جعل جلال او با شرفه
و بشايد و ستايش او با خي جمال با كمال او را
زيبه و بايد كه چون هر چه اخيره اوست
و اخيره نشايد كه مساوي او نشده باشد
در ذات و نه در صفات پس او را نه مثل باشد و نه مانند
و نه همتا و نه نظير ذلك بان الله هو المتعالي
ان ما يدعون من دونه هو الباطل و ان الله
هو العلي الكبير هر چه هست او يده او يده

بسته و پنهان از پندیده است پس بجا بماند
که در پند است لایق شکست خداوند است
و چون او بخودی خود تمام و کامل است و قوه
او همه اموری را شاملست چرا که قوه او بیش
او همه را شامل است پس او را از مدد کاری
است و در ظاهر و در معانی و نیست و در نظر
لم یخذلوا ولم یکن له شیء فی الملك ولم
یکن له ولی من الدال و کبره بکبره
ساخته قند سیش دوا ازجه و چون بجرا
لطف وضع او منزه زالت و عین و ظهیر
و چون از نقص و قصور و عیب و حاجت

۴۸
که حکم حق فرون آید نیست هر چه بکند
انجنان می باید انجمن که انجنان نمی باید نیست
ظلم و ستم از دنیا بید و نکند چرا که دانا است بیغ
ان و توانا است بر قیاسات و بی نیاز است از
فعل ان پس تکلیف بیش از طاقت نکند و
جامل را بر بجهول مؤخره نماید و هر چه بکند
از روی حکمت و معیلت کند و هر چه خیر ببرد
در آن بفعل آورد اندک کل بی بیع و عیال
مایشا و قدیس سایه هر چه حق به پندگان
اهاست از نزد انجنان نماند خواست
کند بی انجمن جهان شاید کرده انجنان که

می باید از تور و تنگ گرفته کار جهان کنوی
از یک جهان نقش دنیا بلوح خاک ارتست
دل دانا و جان پاک ارتست راه شر و غیره
و قدرت بر همه و کرامت فرموده که و هدیه
النجی پس اگر بنده بر راه غیر در خدا باشد
بایدش کرد بر هدایت و اعطای قدرت و آن
براه شر و نفس خودش را مذهب باید کرد
بر مخالفت و جرات سخن خدای تعالی مثل
سخن طیب است هر که شنید صحت یافت
هر که نشنید مریض ماند و او را صحت و مریض
فارغ است ان الله لغنی عن العالمین الط

۴۹
در عشق تا تمام حاجات را دست غنیست باید
و نیک و خال و مطهر و طاعت روی زیبا و طاهر
در بهوت و رسالت چون حق تعالی را نشناخت
دید و یاد مرگ و حواس را و نمیتوان رسید
کس شایسته آن در بهت پس ناچار است از
واسطه معجزی و جبهتین که در بی با معبود
داشته باشد و در بی با عبید که از انجا آید
و اینجا اعطای نماید از انجا بشود و اینجا بی
نماید بنده که با انجناب آشنا گرداند و در همه
کند و ایشان را از عید و معاد خبر دهد و در
پیشوا بی کند و کیفیت طریقت معاش و تحصیل

زاد معاد ارشاد نماید و با نعمت ایشان ^{مستحق}
در است و دلائل فطریه میسر ^{و ادائیگی}
و اگر بودند و انحرافات اینها بی بیم کنند
اداب رفیع و اخلاق سنیه و علم و حکمت تعلیم
کند یتلوا علیهم ایاتنا ویرکبهم و یعلمهم الکتاب
والحکمه و مستعدان و نژاد یکاند اسرار می آموزد
و با قایلان و دود و نایا تش عجز و انکار بسوزند
یفضل بزرگوار و میهد به کتب مقبوله از اینها و از
و مردود از اینها که از دتا نیکان اینها را چار شوند
اهل علیین و علیین و اصحاب سجین و سجین و سجین
حتی بینه الخبیث من الطیب و چون تا کسی ^{خلف}

۵۵
انسان نباشد این انسان را و میفرستد این ^{سطح}
غیر بشه می شود و چون آشنائی با او ببرد و نوا ^{سطح}
ملک متربی در این صورت می بیند بی امید
شدن و شسته و نزول و جی و جی می شود و چون
ببینی نوع او را با بجان مطیع و منقاد نشود و بر
او نه دهند و تا امتیاز تمام از ایشان ندانند
باشند با و نمیکردند بی ^{معا} و عجز و عجز و عجز
مثل بد بیضا و شوق قهر نمی شود و چون مرد ^{معا}
لایق است از تعاون یکدیگر در معاملات
و وجه معایش با هماسد و بی اغراض و تقاضا
که برایشان تعالیست و بدان مجبورند بی

سیاستی حکم و قانونی مضبوط که از آنجا اقتوا
 نمود این کار میسر نیست و پس هر ایند ناچار با
 خلافت و از مملکتی مقترب که واسطه شود میان
 حق عزوجل و پیغمبر و ازین پیغمبر است که رسالت
 باشد بامت ایجاب و رسد از حق و خبر آنچه
 مناسب معطایفه باشد از معجزات و تعویذ
 عادات علی اختلاف فهم فی الاقلام و الالفاظ
 و ازینجا حکم تمام شامل خاص و عام و الهی
 حق عزوجل و علایق و خلایف ازین در حق
 و شرع مقترب که دانند بعد از آن خلایف
 فرمود اذ قال ربك اني نجاء على الاثم خلیف

و همیشه در حق احمد و رسول و نبیین با کتب
 پراهمین پیروی و ستاد و سرار سلطنت
 تدریس و ایشان سببها نمودند و خلافت را
 در خدای فرمودند و از ایشان تکلیفها شد
 و از آنها کشیدند تا آخر منتهی شده پس
 و بهنرا ایشان و سرور و احب کلمات آن که
 زید کائنات و خلاصه موجودات ماملو
 موجود و بیعت و شایع و صاحب و سرور
 و وسیله و نایب و مالک براد و مقام دینی و تدبیر
 و کان قایم و قوسیان او و فی و معراج و حجت
 صلی الله علیه و آله و سلم که با و نبوت حق گردید

و رسالت با خرافا میاید و قیامت بر قامت اوست
شده و امور سعادت با امت معروفه او تمام گشت
و در جهاه و غرض بجائی رسید که سایر اولو
المقام الغرم که خلیل و نوح و عیسی و محمد
علیه و علیهم السلام از روی لقای او در
آید بناحت لواء او است و نمودند پیش
پیش از قیامت سی انبیاء و نوح که اخرا آمدند
همه را پیشوا و شریعی خون خلیل هست نمکند
خواند نوح و و اما مطلقا نیک انبیاء شدی و
جبرئیل با ان همجه و عیسی از روی
ماند و گفت لردن و تاملت لاجزیت سعدا که

یکسوی برتر بدم نفع و بختی پسوند بدم و و
هر چند انبیاء اولیا از دنیا می معطر و مکرم بود
و در مضمار سعادت پیوگان هدایت و ارشاد
کو بچار بودند هیچ یک بدرجه او نرسیدند
و در سیاق و ماریت از نصیب و لکن الله
دی کان او نکشیدند چنانکه فرمود اناسی
ولد ادم و لا یخزلو کان موسی حیا و ماسعه
الا اقبای ما نطق بحسن و خلق و وفا کسین
ما نرسد ترا درین سخن انکا و کارها نرسد
خدا و نقش بر آید و کلاک صنع و یکی در این
نقش نکارها نرسد خدا و نقش بر آید و کلاک

ازین یکی بسکه کامل عیار مانده شد و معجزات
 او از برای خواص قرآن مجید و جوامع کلام است که
 بر قرآن مکتوب و در ده فاش مزبور است و
 بجهت عوام خوارق عادات مثل شق قمر و اشیا
 خلق کثیر از طعام قلیل و گویا که اندک است و نیزه
 و غیر این که در کتب معتبره مذکور است یا آنکه نزد
 نبوت از تکامل اخلاق و محاسن اطوار و اوضاع
 اخلاص در نهایت ظهور است و طبایع سلیمه
 بر دین او محمول و منظور است **حافظ** متار
 بدو نشیند و ماه مجلس شده دل ربه ما را انیس
 و مونس شد نگار من که بیکت نرفت و شما که

بخت سکه امون صد مددش شد و در حج و عمره
 و اما است شخصی که قابل حدی و احیای رما
 یا در سیار تا در است و در وقت وجود او موافق
 حکمت نیست اگر چه خدای تعالی بر همه امری قادر است
 و نیز بندگان نوار در همه وقت شریعتی بجهت درگاه
 نیست بلکه یکت بهت که محفوظ باشد در تمام کائنات
 بی شعور و هوش حافظی باید و اگر که است در
 تصرفات سیفانیه مقتضای انراض فاسده و احوال
 کاسده و بشیخ متبدل و متغیر میگردد و از میان
 میرود و نیز است در احوال کمالی می باید که انشا
 بطاعت حق نزدیک و از عصیت او دور میگردد

باشد و در مظلومان آن ظلمتی گفته یا شده
 بنیاد صفت و عجز میرسد یا شده و آن را عجز
 باید که آنرا ایشان معتاد باشد بکلی چند کبریا
 آن بحق نزدیک باشد و پای پیچیدنیست باشد
 مثل علم باسل و نبوت و انوار و شریعت
 و خلقت بحاسن اخلاق و تنزه از هیوب ظاه
 و باطن و از میل بدنی و حکم به هوا و فعل بعصیت
 و قطعات او را بدین طاعت کشند و بجان متقاد
 که دهند و نیز چون عرض اصلی آن از پیش عالم وجود
 انسان است که اشرف انواع مخلوقات
 و مقصد اقصی از آفرینش انصاف بلوغ اوست

بکمال و رسیدن او بحضرت و توحید لایسین
 باید که همیشه در عالم کاملی ازین نوع باشد و الا
 وجود عالم بی غایت و بی ثمر میشود و این باعث
 خرابی عالم است و فتنای سایر اولاد بپیش اوست
 تا بپاراستد خلایق را و ایمان از وی پیشوا و کامل
 که محافظ شیخ باشد و عبادی عباد و ناظر امور و عباد
 و معاد و باعث معجز و غیور و دلداد و واقع ظلم و کفر
 اما انت مندر و نکل و قوس ها و بلکه سبب وجود
 اسما و زمین و علت هستی موجودات بالانوار بین
بیت غرض توفیق و وجود هر جهان و دین عالم
 تکون فی الکلون کاین لولا که پس در جمیع که افتاد

نبوت و رسالت طالع است نور امامت از
چشم و جبین بنی ادریس لامع است و در سایه عصا
ان منصب تعلق بوحی منصور اود ارج یابد
و حقی و عجب این تا عهد یکدیگر سلیم نبوت و رضا
ان برای تحقق رسالت و امامت متصل است تا در
قیامت **بی** و جهت حق که جهان راست است
پیوسته شد این سلسله تا در قیامت و وصیا
یا انبیا در ولایت شایسته و کتاب و شیعه است
نه یکدیگر چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
تبارک و تعالی فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل
بیت و انصافات که لکم بنی بانیان متصف است ایضا

۵۵
بیر باقی مودتند و بنی بوعلی و مشایخه ملک
و تا ذات و حدیث با ملک بی مشاهده او و اوصیا
نیز میسر است بکند و روش خاندان ایشان از آمدن شد
حکایت کبر از پیر است و بنی بنی از وقتیه است از
تأسیس مثل خطا و ذنوب و زرع ایل اخلاص و عین
ایشان نبوت نده اند و پیش از پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم اوصیا اقامه می کردند لیکن بنی
شیعه و چون نبوت با حضرت ختم شد از
او بنی نیستند لیکن قهر و عصبیت ایشان در
بند و رانند و مویب انبیا است چنانکه اوصیا
صحیح و اناندر می بران مشاهده و کواکب عصا

سید ادبیا و سوره وایا امید و نایان و امام تقی
 علی مرتضایان واقف معارج لاهوت و عارف
 مدارج ناسوت قاضی بحکمه قضا و قدر صاحب راز
 سید البشر ایمنه اسماء و صفات الهی النبوت
 خلافت و پادشاهی متضمن بعض من کنت مولای
 و علی مولاه مخصوص بعض ما انتجبت و لکن الله
 انجاء دانی علم اولین و آخرین و جامع کالات انبیا
 بعض سید المرسلین چنانکه در حدیث من اراد ان
 ینظر الی آدم و ابی بیان شده و بر مولف و محقق
 هویدا و عیان **فان** ای قصه بهشت زکویست
 شرح حال خود زودیت و ابی انفس صبی

۵۶
 از لب لعل لطیفه ایست حق ز غنای دهانت
 کتابی و انحضرت بعد از خلق انبیا ^{فضل}
 و می و جانشینان حق است و در حق ای فلا
 و پیشوای است و بعد از و بازده و زودیت که
 اسماء عظام ایشان در بیت اسم رب العالمین و
 خاتم النبیین و اسم خاتم الرسلین بر حق مکتوب
 و مسطور و در کتب و صوف انبیای سابقین مزبور
 و در کتب و در حدیث نبوی وارد است که
 یكون بعدی اثنا عشر امیرا و در دایره دیگر آمده
 اثنا عشر من اهل بیی اعطاهم الله فخری و علی عظمای
 و حکمتی و خلقهم من طینی و بیل الکثیرین علیهم السلام

الظاهرين فيهم صلتني ما لهم لا انا لهم الله شفاعة
و در حدیث دیگر فرموده بعد از انشاء صلوات و صلوات
یا علی و آخرهم العالم الذی یبعث الله علی یدین شاد
الارض و معارفها و درین معنی اخبار بشوید بسیار
و ایشان را سلام الله علیهم فضایل و کمالات و
سابق و کمالات منقول از خود از شهر است ^{جود} باد
آنکه همیشه احیا از خوف اعدا و اعدا از حسد
و بعضا از خفا میفرموده اند و خود نیز اکثر اوقات
پنهان می بوده اند و مراد با ولوال الامر که حق تمام
در قرآن امر بطاعت ایشان فرموده و اهل
ال بیت که قطعی نشان نموده ایشانند از خطا و ذل

۵۷
مراد از شفاعت و ریب معصوم و مظلوم اند و عزالت
عالم الهی و ایشان و بی رسالت پناهی و محافظان شیخ
افزونند و در حدیث دیگر فرموده و نقل اکبر و رسول الله
ایشان علیه و نقل احمد و ابن ابی شامه امر حق
و بی ایشان نمی حق طاعت ایشان طاعت حق است
و معصیت ایشان معصیت حق است ^{است} و دست
ایشان دوست محبت و دشمنی ایشان دشمنی
حق و مثل ایشان درین امت مثل کشتی نوح
هر که بان متوسل شد نجات یافت و هر که از آن
تخلفت و از بند هلاک شد و این معاهده دینا ^{دین}
صحیح است همیشه پیوسته ثابت شده است و لازم و اطلو

و نظری و اوضاع ایشان بر آن گواهی داده و جلالت
مستقیم سلیم بعد از اطلالی بر آن تصدیق ان نموده
و حق تعالی در قرآن اشارت ها بآن فرموده و در
میوی مستقیم علیه بیان اهل اسلام و امر شده
که هر که مرد و تشاخص امام زمان خود را مود
زمان جاهلیت یعنی بی ایمان و امام زمان مافوق
بلا واسطه امام حسن عسکری است علیه السلام
که قائم الهی است و بخت فدای پر خلقان و مملکت
میخورد و راه نمایی مؤمنان که هم اسم و هم کنیت حضرت
پیغمبر است صلی الله علیه و آله و در خلق و خلق با
مشایخت تمام دارد و در خفیت و سایر اهل بیت

علیه

علیه السلام از اسم شیعی و کنیت جلیل و خلق
قلم و خلقت جلیل و تقیه مدید و شیعی طویل و اخیر
داره گزند و فرموده اند که آن زمان از دنیا میگذرد
که حق سبحا و تعالی از روزگار در آن گذرد اند تا آنکه
انقضت ظهور نماید و عالم را بامن و امان و عدل
و ایمان بیاورد بعد از آنکه از جور و عدوانه
کفر و طغیان بپوشد باشد و جمیع مشایخ و مفا
ارض را بقصوت در آورد تا هیچ مکانی بماند مگر آنکه
باعلای کلمه توحید و شهادت اسلام زیست و
نظام کیده و هیچ موضعی نباشد مگر آنکه امر حق
یا طاعت امام راجع و انتظام پذیرد و عالم از لیا

باطل و باطل است مظهر و کرم و هر دین باید حق
بر کرد و حضرت عیسی علیه السلام از آسمان نزول
فرمود و در نماز اقبال با حضرت نماز و عبادت
او کند و بر او آورد و عباد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات
لیختلف لهم فی الارض کما اختلف الذین من قبلهم
و له فیهم لهدی و نبهة الذین ارتضی لهم و لیدل
من بعد خوفهم انما یعبدوننی لا یشرکون فی
شیء ما تظن زده ای دل که سیمای نصی آید که
نظایر حوضش بوی کسی می آید از غم هر کس
نال و فریاد که من زده ام قالی و فریاد می آید
کس ندانست که من که معشوق کجاست اینقدر

مکرم

ی

کرم

کرم با کرم می آید حق کرم او را که خدمت از خدمت
نصیب ما و سایر اخوان ما که با ما با اینی و الی الاخر
کرم را می گوید که اخضریت که امام زمان و عباد
عمر و خلیفه حق و وصی حق است و از برای این امر
مستوی است از جانب حق پس چرا درین مدت و بیه
ظاهر نشد و نیشود و غلایون را دعوت حق نیما بد
سایر بوانتم امر حق را بفعل نمی آورده و نه اگر سلب
انکه معصومین علیهم السلام خلفای حق و اوصیای
پیغمبر و انبیا پس چرا این امر را اظهار نغیز و نغیز
از همانان تقیه می نمودند و امر خود را پنهان می نمودند
و علم خلافت و امامت نمی افرایشند و نه اگر خدمت

بسم الله الرحمن الرحيم عليه السلام وصي وخليفة بلا فصل
پس چون آنحضرت پس چراغها را از حضرت اورا
از پس امر تکیه کردند و در ایستادن او را جای پیچید
نشان میدادند و اطاعت او نمودند و دیگر آنرا بر وقت
فرمودند چو گویم که حق تعالی حکمتها و مصلحتها
در امور میباید که عقلهای بشری از آنکه آنها
قادر است شهادت آن در این مقام است که چون دنیا
و آخرت را است نه منزلت قرار و عمل خود را است نه جرات
سود پس هر چند جفا و از سر و سخت درویشتر
گشتند و اگر چه از آن اسان تر است و ترک آن
کردن کوارتر و هر چند عبادت و طاعت و شوا

۸۰
تر است اعران عظیم تر و صاحبش از حق بزرگوار
پس حق تعالی بدین سبب همیشه دنیا را بر اولیا
و اعیان خود طبع میکرد آنکه بخواهند همیشه با او
ایشان بسیار در دنیا ایشان با شما و با او گفتند و
دیگر آنرا یکسو گفتند و راه خود را بر ایشان و شوا
و بر خاد میکردند تا ایشان را امتحان نماید و بعد
از آنکه دیدند این همه حق الله القین امتداد میدهد
آنکه از این سبب این بقای خلق را از در بختان
که بدانی هیچ زبانه بخت خلق را با تو پیشان پیش
کنند تا آنرا چاره زود آشوب کند و همین است که ایستاد
با حق بر ادبی سلطه است و او را انوار است

تا ادي با او جهاد کند و بر غالب شود و سبب آن
غلبه نزد حق تعالی است و قدر پیدا کند و حق تعالی
شیاطین افسردن ظاهر بر ادي مسلط اند و راه
خوب را بر او مستقیم میسازند تا هر که با ایشان
بجست و برهان یا شیخ بران جهاد کند و ابر
و بر ایشان غالب گردد و قریب بحق میسازند و
خود را بعلیهن کشاند و طیب انقیاد باین
جدا کرد و سعید از شیخ پیدا اید لیمیر الله
لجنیت من الطیب و یجعل الجنیت بعضه علی
دیو که جمیعاً میسازد و میسازد که راه حق
بودی و دینها هم یکدین و امام حق ظاهر

بودی و عمل داد من این هر کس بر حق
و فرایع مال است و هیچ کس بر دین است
و هر که از او بخواهد بگریزد و طاعت و عبادت بسیار
کردند پس نیک از بد جدا نشدند و بر خدا
از فیضه خواستند و نیک و حکمت از فیض و حقیقت
و در ذبح باطل شدند و او شاء و بیک لعل
الناس امة واحدة و لا یزالون فی ظلمة الا
من رحم ربك و لعلک خلقتم و ممة کلتم و بیک
که ملائجه من الجنه و الناس اجمعین و فی
چون اراده من تعالی باین تعلیق گرفته بود که
همه جهاد می از صلح و انقیاد از صلح طلب

و استیادیده اند و اگر چه بچندین واسطه باشد
اگر امام عدل ظاهر و غالب شد این حکمت و مصلحت
خود شد که چنانکه تادم اول و سرب استیاد گشته شود
امر معدلت و ادکستری متشبه نگردد و ایشان
که گشته شوند نیکیانی که در صلب ایشانند موجب
توانند شد پس هر چند تاخیر درین امر پیشتر
میشود ایوبین نوع مصلحتها بیشتر بفعل بی این
تا وقتی که اراده حق تعالی تعلق گرفته باشد باظهار
حق لیتفی الله امر که تا معزول و این امر نیست
که درین امت پیدا شده باشد و تازه باشد تا از آن
تجرب کنند و قریب شمرند و ماهی باول قارده

۴۲
کشی الاسلام باکم از همه زنی که قایلند مدور
هابیل را کشت بواسطه حسد که چنانکه ادم او را
و هی خود مسا و حق تعالی هدیه الله را با ادم علیه
السلام بعوض هابیل که امت وجود تقیه و حق
و اخفای حق درین ادم پیدا شد و همیشه او را
و ادسیا پنهان و مخفی بوده اند و از دیگران بوده
تقیه هدایت میفرموده اند مسح تا جهاد بوده
اینچنین بوده متهم الباساء و الفراء و زلزال
حق بقول الرسول و الذین امنوا معه متقی
الله و دایما ملوک و سلاطین و ائمه جود تعالی
و نادری که حق غالب آمده بوده چنانچه شمر

که جمع عالم سخن گرفته نشاء و تیا بجهت بعد از حق
 و خست ذات تاب ظهور بود حق ندارد و لیل و نهار
 که صاحب الامر علیهم السلام و همه روی زمین راستی
 گرداند بآنکه وقتی دنیا خراب میشود و زمین را آب
 بپوشد و قیامت قائم میشود چنانکه در اخبار آمده
 و ثابت شد **و تیسیم روزی که زمین سبز شود**
 و با کشف خلق خلافت یسوی حق عزوجل می بینم که در
 عالم افرات و قریط بسیار واقع میشود و علم و اطلاق
 بیشتر و فعل بیاید یکی در نهایت فراغت و خوشحالی
 و زنا هیت و پر مالی و دیگر در کمال فلاکت و اندوه
 و غم و فقر و مرض و الم پس اگر هستی منحصر در

و تیسیم روزی که زمین سبز شود

۲۲
 عالم باشد و قضا و دیگر نیاشد که در آن تلافی ایستاید
 شود و اذیت و اذیت از عالم گرفته شود و هر روزی که حق
 ذلیل و ذلیل به حق عین کورد لا یم این که حق
 تعالی بر بندگان ظلم و ادا شده باشد تعالی الله
 عن ذلك و نیز می بینم که حق تعالی ادبی را از ابتدای
 خلقت روز بروز ترقی بر ترقی می افراید و کمال بر
 کمال می بخشاید و وجودش را بر ما فایده مافوقی
 و اینست دلش با حق تعالی نماید و هر مرتبه نیست ترا
 که از وی بیکدیگر درجه بدهد و کلمات میفرماید و از
 حالتی که میماند بجای می بخت از آن زند میگردانند
بیت از جا وی مردم و نای شدم و ز غم مردم

ز حیوان سزادم پس ز حیوان سزادم و آدم شدیم
 پس چندی هم کی ز مرد کم شدیم چه در ابتدا
 نطفه بود او را بخلق کرد و باز خلق را بمحضه
 یغتم و عظم و لحم پوشانید پس روح در وجود پیدا
 چشم و گوش پخشید و بینایی و شنوایی کرامت و نمود
و چنین بن سایر اعضا و قوای دایم الدی احسن کل شی
خلق و بلا خلق الانسان من طین ثم جعل من
سلالة من ماء مطهر ثم سوفه و نفخ فيه من روحه
و جعل لهم السمع و الابصار و الافئدة پس از نمود
 با حکام این بنیاد و تحصیل سعادات این نشاء
 بعد از آن چشم باطن گشود و نشاء اخوت و اینها

با ایشان نمود و ممکن از ادراک معقولات موجب
 فرمود و تحصیل سعادت اخروی و عقلی با ادای و تعب
 و افلاک سبب تکلیف کرد انید و هر یک را بسعادت
 که لایق حال او باشد و رسانید بعد از آن هر یک را
 پس اگر باز دیگر ذلت نکرد اند و نشاء دیگر دنیا
 لازم آید که هیچ مرجع این همه توفیقات و تکلیفات
 و تکلیفات و تحصیلات بعین و لغو نمیکرد و غنا
 سرانجام این همه اعمال متقنه حکمه بتواضع
 محض بر کرد و چون تواند بود که عزمی عرض
 محکم حکیم بقیامت خلق کرد و مقصد رب العالمین
 نبی باشد قال الله من ذلك انکم بنی علی

و در صنعتها بکار برد و صفا و جلا و زینت آنچه
 باشد در این فعل آورده و چون تمام شود یا آنچه
 با تمام رسد بیکبار از خاک آید کند و همیشه کار
 این باشد یقین که او را یسفر و حقیقت نیست ^{هنگام}
 که در مکه آنکه خواهد بار دیگر از آن محقق بپایزد
 میر چکوند مثل این فعل و بحق تعالی نسبت ^{تکلم} توان
انجبم اما خلقناکم عبدا و انکم الینا لا ترجعون
تعالی الله عما یقول المجرمون علوا کبیرا قالوا
انما مثلنا فی الارض انما فی خلق جلیل ینهم
بلغا و انهم کافرون و ینهم کاه حق تعالی را که
 جهاد و بیت است در رحم بعد از تقیه و فساد

تواند ادعوا و ادعای خود که و خلقناکم اطوارا
 و حیات تواند بخشید و از نشان در هم که نسبت
 آن ^{بیا} بیا چه نسبت دنیا است با آخرت تواند آورد
 و سعادت و شقاوت دنیا شعر و معنی ^{بود}
 چنان نماید که آدمی را بعد از موت و فساد بدن
 باز پرورش دهد طبقا عن طبق ^{لکن} لکن طبقا
 عن طبق و حیرة نوحشده و از نشان دنیا بپاشد
 آخرت برد و او را اینجا سعادت و شقاوت ^{آخر}
 منع و معذب که اند و لقد علمتم ^{الانشاء} الانشاء
 الا ولی فلولا ^{لکون} لکون ^{یا ایها} یا ایها الناس ان
 کنتم فی ریب من البعث فانا خلقناکم ^{موت} موت

ثم من نطقه لا قوله ذلك بان الله هو الحق
وانه يحيي الموتى وان على كل شيء قدير وان
السلطة لا ريب فيها وان الله يبعث من في
القبور ولقد خلقنا الانسان من سلاله من ماء
مطهر الى قوله ثم انكم بعد ذلك لميتون ثم انكم
انتم يوم القيامة مبشرون كما بدأنا اول خلق بعينه
وعدا علينا انا كنا فاعلين قل يحييها الذي انشا
اول مرة وهو بكل خلق عليم ونيز دانه را في يوم
که در زمین بعد از فساد و تباهی جنش می کند
بقدرت الهی و میوهی بعد از موت دروید
به اید و انوشاه بهاء بنشاه نباشد می کند

۴۶
پس ساز زمین برون کرده می رود و میوه
شود و قوی می نماید تا درخت سبزه در و کل می کند
و ثمره می آورد پس به انوشاه که ادبی بعد از
و بلیه جنش کند و میوهی تازه به هم رسا
و سرانوشاه دیگر برون کند و بخرج الهی
المیت و بخرج المیت من الهی و یحیی الارواح بعد
موتها و لکن انک یخرجون و تولدنا من السماء
مبارکنا فاشنا تا به جنات و حب الحصيد الهی
قوله کذلک الخرج و قوی الارض هامة
فاذا انزلنا علیها الماها هتت و دبت و انبت
من کل ذیج یخرج ذلك بان الله هو الحق و انه

بجای الموت و آنکه علی کل شیئی قدیر بلی آنکه امور
نیات را قضا کند و آنکه در غلام رقابت را خست کند
که در یک کلام و آنکه در وقت در می بیند که نه است
چرا بداند انسانیت این مکان باشد هزار شدن چو
بدیدنی در آمدت بنگه غروب شمس و قمر و اینها
زیان باشد و میرا میدانیم که روح ادبی هرگز
از بدنه اوست چنانکه ادبی هرگز شعور
خود را در خواب و خواب و خواب در بیداری
و خواب در مستی و خواب در هشیاری و از بدنه
و از برای آن در بعضی اوقات غافل شود یا شد پس
او غیبه و از برای بدنه است و نیز بدنه را با بسبب

۶۷
حاروت غریزه و غریبه متعالت و ادبی همان است
که بود پس لازم نیست که بموت بدنه روح نیز
بمیرد و قیام شود بلکه چنان شود که چون از بدنه
مزارقت کند و بدنه بدنه از روحی که بدنه قطع
و چنین است و این چشم ظاهر بدنه میشود
یونج قهر که بدنه را در هم است پس در دور و در
و من و در هم روح الی دوم بخت و در چگونگی
صورتها و پس در این ساعت که بدنه را از
بدنه مادر است در حال در ده او را در بدنه
از سگای موت و بدنه او شی جان کند به جوش
این جنبش کند و در نشاء آخرت بدنه او را بدنه

یادداشت تو از جنس نشاء خودش که از عالم آخرت آ
یا و هست و برسد الله الواحد العباد کافه که در حق
بود و متولد شد یاد خواب بودید انکشت نانا
قیام شرطون النور اخ المورث کاسلمون متوفون
و کاسلمون تبعثون **بیت** ایو جان و تفت که
صست شمشیر و غلاف افروز بود غلافش
از جوهر تیغ و مایه انیم که درین نشاء نیز درین
یسا است از جنس روح که کافرهای این بد
ظاهر است و برده فلان هر غلام پوست و غلاف
از بدنه است **سجده** ز غبار عشوه که در
حوادث کین دست تو است این دست دگر آ

۴۸
نه بی بینی که در خواب میگوئی و میثوی و بی بینی
و بی روی و بی این اعضا و قوا این ظاهر بود
مکان و مطلق است و در کتاب کافی متفون است
که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که در
سابقه رو یا شود تا آنکه جماعی تکذیب پیچید خود
نمودند و امریست و قیامت پس حق تعالی خوا
افزاید تا بر ایشان همت تمام شود بر آنکه حق تعالی
قادر است که از این صاحب حق بدارد بعد از موت
و عقاب و بیاورد تا در جنت الله یقوی الانفس
عین موعها و الی لم تمت فی سائرها فیمسک الی
و قتی علیها الموت و یورسل الی آخره الی اجل سبی

آن فی ذلك الايات لقوم يتفكرون و در کافیه
منقول است از حضرت امام جعفر صادق علیه
السلام فرمود که حق تعالی چون قیض روح مؤمن
میرماید روح او را در قالبی میکند چون غالی که
در دنیا داشت مجبورند و بی اشتامند و چون کسی
بر ایشان وارد شد میشناسند ایشان را از آن شود
که در دنیا دیده و درین معنی اخبار دیگر نیز وارد
شده و هر آنکه از بدن روحانی لطیف این بدن
جسمانی کشف میروید در دنیا چه نشاید که
از آن روحانی تا فی جسمانی دیگر از آن بهتر ^{بید}
در عقیقه خود الفی بید الخلق ثم یعید و هو

بقدر الودکی معامی و هر که در دنیا دیده
حق عرف و بخت نباشد مثل راه حج و مراد و
قضای حاجت مؤمن و امانال آنها از و غیر
او که باشد پس نه این که طلب نظام اندک دیگر
کنند و هر که را حق در همه کسی باشد باز
خط خواست نباید پس در یک دیگر او یزید و
خصمی نمایند زیرا که یوم القیامة فتنه
پس حال بر ایشان مشتبه گردد و او را بایند
شود و از روی مرگ کنند تا از آن حال خشن
شوند بازند این که یکدیگر را به تحسین و تقوا
بخش معترف از دو دایشان نمایند و بعضی به

بخشنه و بعضی طلب نمایند پس از خستات ظلم
مقدار ظلم او بمظلوم دهند و اگر ظالم را عسره
نباشد یا کمتر باشد از سیئات ظلم انقدر
بر سیئات ظالم افزایند چنانکه از حقیر امام
زین العابدین علیه السلام منقول است ولا
تخسین الله غلاما عما يجعل الظالمون انما
یؤخرهم لیوم تشخص فیہ الابصار و محمد
مظلومین تقی رؤسهم لایرک الیوم ظلمهم
پس تا مملای اعمال پیران شود و دیدها بالا
گرفته تا ببینند که کدام دست ایشان ^{دهند} ^{بسیار}
هر کدام بدست راست دهند از اهل

مظلوم

باشد و خوشحال گردد و هر کجا بدست چپ ^{دهند}
از اهل دوزخ باشد و ضلالت شود فلان ^{دهند}
او ای کتاب بیننده تیغول هارم از حق کتابیه
لا اخرا الا باست من بعضی را بحسابت بهیخت
برند و مظلون الجنة و غیر حساب و بعضی را
بمحاسب بدوزخ فرستند و لا نعیم الیوم ^{دهند}
و زنا و حیکه از اهل حساب باشند بداد
و ملائکه و انبیاء و ائمه و شهداء و احوال ^{دهند}
و حجج بالنبی و الشهداء و تقی بدینهم بالحق
پس تا مملای اعمال را در ترازو حساب ^{دهند}
محاسب نمایند و تضرع المومنین القسط ^{دهند}

المقیامت لا تقلم نفس وشیئا وان كان متفان
 حیت من خجل اثباتها وکنی یا صاحبین وعیایا
 توازی اعمال انبیاء وائمة هدی باشند هر
 عملش موافق عمل ایشان باشند وچشمه با
 نزدیک بان عملش تمام باشند وکلان پس او را
 بهشت برین نامان شفتل موازین قهوه فی
 عیشة خاضیه وحرکة فاعل ان است وکم نشاء
 ودر ذات عملش تا قهوه و سبک باشند پس
 او را بدو فتح وبقیة تمامان خفت موازین
 امام هادی و حضرت امام جعفر صادق علیه
 السلام فرمود که حساب کنند کنید نفسها امیا

۷۱
 خود را پیش از آنکه حساب کنند بر شمار میهند
 انما دایمیش از آنکه بپسند بر شمار پس بدین
 که در قیامت بخواه جای ایستادن است که هر یک
 از آنها مقدار خط رسالت پس خوانند و بگویند
 که آن مقدار و حسنین العترة پس هر یک در
 دنیا حساب خود کرده باشند یا نه و در آخر
 نباشند پس هر یک را حساب سازند و بلی بگویند
 ظاهر کنند باریک تر اند و نیز قرائت شمشیر که
 یکصد و بیست و یک و در بهشت پس
 امور نمایند تا بوان بلی بگویند و بعضی چون
 برون غافل بگویند و بیست و یک و بعضی

چون اسب و قند و بعضی هم دارند و بعضی
 دشوارند و بعضی نزدیک شود که بپوشند
 پس قوت کنند و دستهای بلند کنند و بکنند
 و بعضی سرگشته و زنده افتند و هر کس را از
 باشند و بعد از آن تواند گذشت و کسی که این
 نورند و در نماند گذشت و هر که در نیاید
 انبیا و ائمه هدی رفته باشند و اطاعت ایشان
 کرده اسنان بگذرد و هر که میان روی و لقا
 و زنده و بدو طوطا و لقا و قوی و قوت لقا
 راست بگذرد بی تعب مثلاً نه خیل بوده باشد
 و نه مسرت و نه شادمانی و در حرام بکار برده

باشد و نه از ملال بپنداشته است امتناع نموده
 و در قنیه غصیب اینجا کرده و نه در آن که
 باین دریغ داشته و عله هذا القیاس و در حد
 آمده که حضرت یحیی علیه السلام و ابی طالب
 علیه السلام گفت ای علی در قیامت من
 و تو در پیش من نشینیم و هر که پس بخاک
 برگردد یا او را می باشد بولایت و قدس
 دیگر آمده که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 گفت پدر منی گفت و او میانی که بعد از تو
 اعراف را که شناختن نمیشود و حضرت ابی طالب
 را هم معرفت شما را عرفتید که داخل بهشت می

نمی شود مگر کسی که شما را بشناسد و شما او را
بشناسید و داخل در رخ غنی شود مگر کسی که شما
نشناسد و شما او را نشناسید و از اهل بیت
علیهم السلام منقول است که ما یوم برادری
در اند و علی الاعراف رجال یعرفون کل شیء
و اعرف من طیب میان بهشت و در رخ نیست
هر که شفاعت نکند می افتد در در رخ نیست
گفت که هر که در دنیا رکزه از بند کافران
از در رکزه در قیامت و هر که پیچیده است
انجائی او را مهلت دهند و هر که تا دنیا را
موجود دارد در دنیا از بند کافران خواهد انجا

۷۲
نیز از در خواهد و هر که بر کسی بهشت کرد
انجائی او بهشت کرد انجائی اعمالکم فرد الیکم
ما لنز و ما کرم الاخلاق فان الله غفار یعلمکم
بما عملتم به عباد و در **هشتم** بهشت و در رخ
و شفاعت و هر که بهشت و در رخ هر دو ملا
موجود است و هر کس از دنیا برود غیر در بند
آنکه جای خود را در یکی از این دو می بیند و بهشت
جای بقا و هستی ابدیست نه مرگ در دست و نه
پیمای و نه آفت و نه عیب و نه هم و نه خا
و نه افلاس و نه زنج و نه نقب و نه ملال لاینا
نمی آید و نه عیب و نه عیب و نه عیب بلکه محل خنود

سعادوت است و دار مقام و کرامت و غنی
و کمالاتی را نمود عظیم و لایمیز بود هر چه در
ارزیده کند فی المود حاضر که در بی سزا محبت شایسته
و هر که از محبتش محفوظ باشد در سعادت نرسد
نوامش بی آنکه از دیگران با زمانه یا دیگران
ازو بلکه در کمال یک کسی با چندین کسی
صحت تواند داشت و بهر سه مستقیم تواند
شد زیرا که اخوان علی سر مستقامین استقامت
از او و جهان و فتنه و فخران انجانیست و
هر که هر چه خواهد بقدر محبتش اعدا از غایت
و لکم فیها ما تشبهون الانفس و تلذ الانفس

۷۴
در فیها خالده است **سعادوت** و کرامت و غنی
و کمالاتی را نمود عظیم و لایمیز بود هر چه در
ارزیده کند فی المود حاضر که در بی سزا محبت شایسته
و هر که از محبتش محفوظ باشد در سعادت نرسد
نوامش بی آنکه از دیگران با زمانه یا دیگران
ازو بلکه در کمال یک کسی با چندین کسی
صحت تواند داشت و بهر سه مستقیم تواند
شد زیرا که اخوان علی سر مستقامین استقامت
از او و جهان و فتنه و فخران انجانیست و
هر که هر چه خواهد بقدر محبتش اعدا از غایت
و لکم فیها ما تشبهون الانفس و تلذ الانفس

صد ساله و از جای مؤمنان نیست که کناه کبیره
 نگردد باشند که کرده و از آن قوی کرده و ناپاید ^{مرد}
 باشند یا قوی تر نگردد باشند لیکن ایشان را ^{عقی}
 دیر است باشد یا رحمت الهی رسیده حق تعالی ما را
 و برادران مؤمن ما را بهشت روزی که آنجا
 چنانکه از هر در که خواهیم داخل شویم بمنزله و کعبه
 و در آن جای خوابی و انتقام است از اهل کفر
 و عصیان و هر که خیرند تا خلاص شوند و سزا ^{عقی}
 عذاب ایشان تخفیف نیاید تا بیا یابند لا یقینی
علیهم فی قیوم و لا یخفف عنهم من عذاب جهنم
 ثواب ایشان را حاجت رسانند و نه آب بگوشی

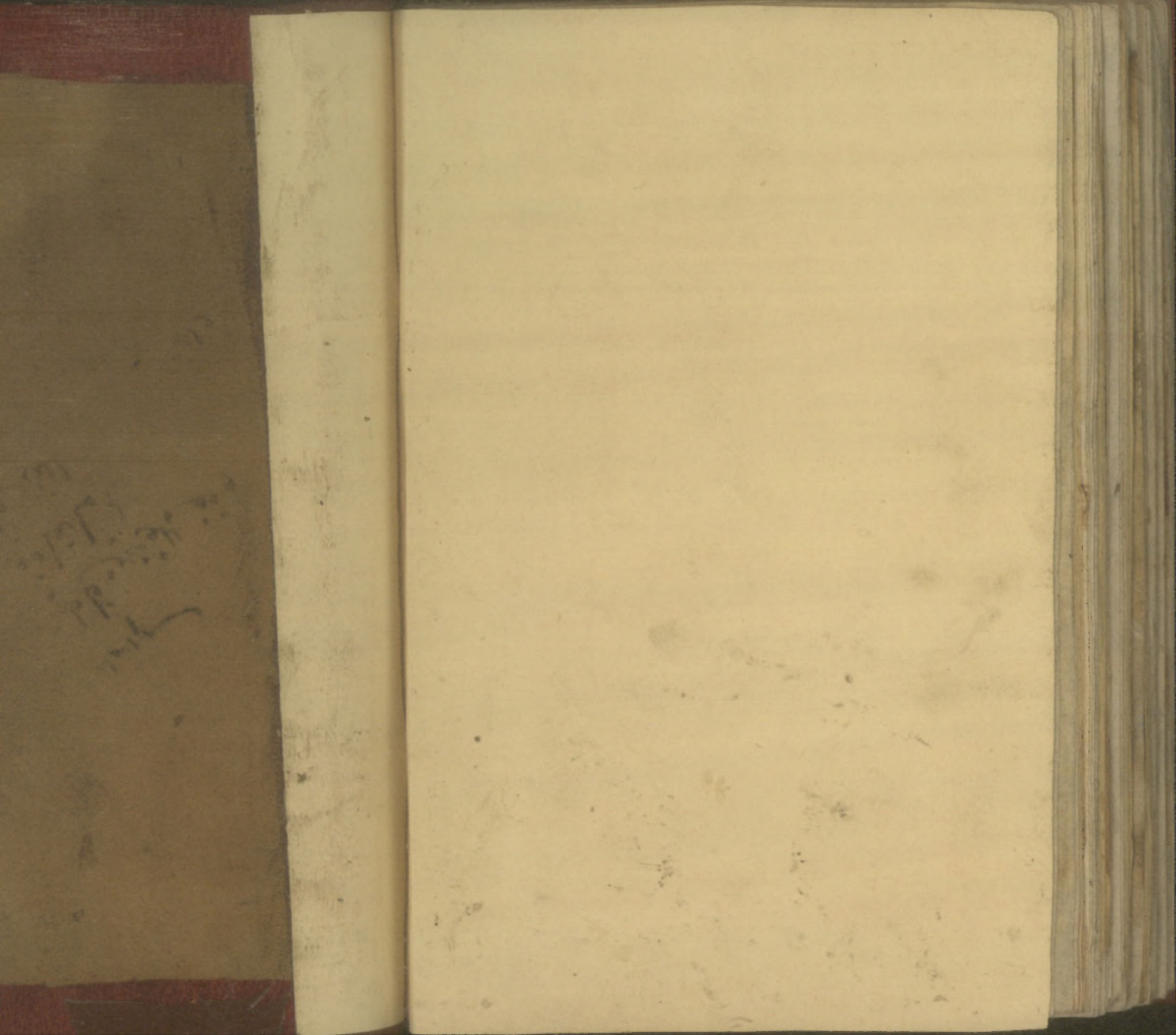
ایشان رسد مکرم و سزا لا یزد قوت نیما
 بود اول ایشان را الاحیاء و حسنا قلیم لیهن
 که چون یزدند و روی ایشان او را در کوششها
 روی درازترند و چون بیا شامند و ده های
 ایشان پاره پاره گردد و غسان زمینیت که
 از دیشهای دوزخیان سیلان کنند و اشکها
 که از صورت بارش یازند و بگویند یا معذرت کن
 آن طعام طلبند ایشان را از قوم دهند و مثل
 مسو و روی که از خمر که بجوشند در شکرها
 مثل جوشیده است آب گرم که اعضا را بکشد و در
 و آن شجرة الموم طعام الایم کالماء الغیاثی

البطون لعل الخيم والكرزاري اب خواهند
ایشان از این بیهوشی دهند و آن بستیغینوا
یغافوا و کمال پیشوی الوجوه بنس الشرا
ساعت مرتقا و شج ما رو عقیب و دیانیه
غلاظ شد و دو سائر الامم دوزخ از محل دیکه
بطینند که این رساله کنجایش ذکر انجاند
پس در دوزخ فریاد کنند از جای دور که با
خدا یا ما را اینجایه و کن کن پس اگر بگوید
کنیم هر این ستمکار خواهیم بود و بنا اخینا
منها فان عدنا فانا ظالمون کسی ایشان را حق
نگوید و اگر بعد از مدتها جواب بگویند چنین

۷۶
گویند که پس کنید و حرفه منید انفسوا
فیها و لا تکلون زکمون و فریاد بر آورند که ای ما
از خدای عزوجل در خواه که ما را بجزای مالک گوید
که شما همیشه چنین خواهید بود قالوا یا مالک لیقض
علینا ربک قال انکم ماکنون و دوزخ راهفت
است یا زای هر وی جماعتی مخصوص باشند
که از آن درج اخل شوند و انجای کافران و مشرکان
و مشرکان است که در آن فخل خواهند بود
و هرگز بیرون نخواهند آمد و مؤمنی که کناه کبیره
کرده گایا شد و بی تویم مرده و نه او را شفاعتی
در یافت و نه رحمتی رسیده پس بعد کناه عقیبت

کتابخانه
امامیه
شماره
۱۳۲۷

خواهد کشید یکتا ازان و شفاعت سینا
واما هدی علیهم السلام یا علما و صلحا و انقیاد
خدای بیدون خواهد آمد و بیست و شش قرار خواهد
گفت حق تعالی ما را و برادران مؤمن ما را از دوزخ
در پناه خود بدارد و شفاعت پیغمبر و ائمه معصومین
علیهم السلام که انا دیمند و چو ده و شفاعت
که کسی در دنیا با مؤمنی بهشتی علامه حکم کرده باشد
بهدایت و اهتدای او افاده و استفاده یا محبت
بسیار یا معونت و نصرت یا نعم و اندوه خود را در
مصیبت او یا امثال آن پس از آن مؤمن بهشتی
در آخرت گوید یا خدا یا در فلان روز این شخص را



خطی
۱۲۱